

محبت پیامبر در قلب یارانش

گوشه‌ای از عشق و ایثار اصحاب
نسبت به رسول خدا محمد مصطفی ﷺ

تألیف:

احمد نصیب المحامید

ترجمه:

سید سعدالدین شیخ احمدی

فهرست مطالب

ش	موضوع	صفحه
۱	باب سوم	۳
۲	فصل اول: در بارهٔ علاقه و محبت به رسول خدا محمد ﷺ	۳
۳	شگفت‌ترین مردم از لحاظ ایمان	۱۰
۴	فضیلت اصحاب پیامبر ﷺ	۱۱
۵	فصل دوم: چرا رسول خدا ﷺ را دوست می‌داریم	۱۳
۶	فصل سوم: گوشه‌ای از شرح حال اهل صُفّه	۲۴
۷	باب چهارم	۲۷
۸	فصل اول: در تعریف اصحاب رسول ﷺ	۲۸
۹	فصل دوم: محبت ابوبکر صدیق ﷺ نسبت به رسول خدا ﷺ	۳۲
۱۰	فصل سوم: محبت عمر ﷺ نسبت به رسول خدا ﷺ	۳۹
۱۱	فصل چهارم: محبت عثمان ﷺ نسبت به رسول خدا ﷺ	۴۴
۱۲	فصل پنجم: محبت علی ﷺ نسبت به رسول خدا ﷺ	۴۸
۱۳	فصل ششم: محبت بعضی دیگر از اصحاب نسبت به رسول خدا ﷺ	۵۶
۱۴	باب پنجم: در بارهٔ محبت مسلمانان به همدیگر	۷۸
۱۵	سخن پایانی	۸۷

باب سوم^(۱)

فصل اول: در بارهٔ علاقه و محبت به محمد ﷺ

رسول محبوب، روشنایی و نور چشم و سرور ما مسلمانان، پیامبر بزرگوار و گرانقدر و بسیار مهربان و دلسوزی است که خداوند به واسطه ایشان ما را از تاریکی به روشنایی و از گمراهی به راه راست هدایت کرد، و از نادانی به دانش و از ناتوانی به قدرت و توانایی رسانید، و از پستی و فرومایگی به سرفرازی و از تفرقه و پراکندگی به یکدلی و از ستیز و دشمنی به دوستی و همداستانی راه نمود. و این مدارج عالی انسانی را نصیب ما گردانید تا این که با ارشاد و راهنمائیش بهترین مردمانی باشیم که پدید آمده اند.

او پیامبر بزرگوار و بخشنده‌ای است که خداوند، دین او، پیروی از او، و محبتش را نعمتی گردانید که دل‌های ما را بهم نزدیک و الفت و هماهنگی و یگانگی را میان ما ایجاد کرد و ما را به هدایتش از آتش دوزخ رهانید. و خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا﴾^(۲).

«و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداختند تا به لطف او برادران هم شدید، و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید.»

خدای بزرگ و پاک بندگان مؤمنش را به یادآوری این نعمت بزرگ در گذر زمان فرمان داده است، تا به شکرگذاری آن برخیزند و اقدام نمایند و شکر این نعمت جز دوستداری و پیروی از رسول خدا نیست.

(۱) - کتابی که در دست‌تان است ترجمه ۳ باب از کتاب «الحب بین العبد والرب» می‌باشد، چون این قسمت از کتاب بسیار مورد نیاز جامعه ما ایرانیان بود، لذا به ترجمه آن اقدام شد.

ناشر

(۲) - سورة آل عمران، آیه ۱۰۳.

بعد از خدای تعالی هیچکس مانند پیامبر ما ﷺ بر ما نیکی نکرده است، و به راستی محبت و دوستداری پیامبر ﷺ قسمتی از محبت خدای عزوجل می‌باشد، لذا میان محبت خدا و رسول تفاوتی ممکن نیست، پس آن دو لازم و وابسته به یکدیگرند. بنابراین، هر کس خدا را دوست بدارد، لازم است رسول خدا را هم دوست بدارد، و هر کس پیامبر را دوست داشته باشد، مسلماً خداوند را هم دوست می‌دارد. و این آیات کریمه به وابستگی و پیوند میان محبت خدا و محبت رسولش و همچنین وابستگی و پیوند بین اطاعت از خدا و اطاعت از رسولش اشارت دارد.

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^(۱).

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرْتَبِصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ﴾^(۲).

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا

﴿١٤﴾^(۳).

«بگو: اگر خدای را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد».

«بگو اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آورده اید و تجارتی که از کسادهش بیم‌ناکید و سراهایی را که خوش می‌دارید نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست داشتنی‌تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمانش به اجرا درآورد».

(۱) - سوره آل عمران، آیه ۳۱.

(۲) - سوره توبه، آیه ۲۴.

(۳) - سوره نساء، آیه ۶۴.

«و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آن که به توفیق الهی از او اطاعت کنند، و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند پیش تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند، و پیامبر نیز برای آنان طلب آمرزش می کرد قطعاً خدا را توبه پذیر، مهربان می یافتند.»

ابوهریره رضی الله عنه از حضرت رسول روایت می کند که فرمود: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ يَعْصِنِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَمَنْ يُطِيعِ الْأَمِيرَ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ يَعْصِ الْأَمِيرَ فَقَدْ عَصَانِي»^(۱).

«هرکس مرا اطاعت و پیروی کند به راستی فرمان و دستور خداوند را گردن نهاده است، و هرکس مرا نافرمانی کند بی گمان از خداوند نافرمانی و سرپیچی کرده است، و هرکس از فرمانروای مسلمانان اطاعت کند از من اطاعت کرده است، و هرکس از فرمانروای مسلمانان سرپیچی کند از من سرپیچی کرده است.»

و این آیه کریمه به طور کامل و روشن آن را بیان می دارد: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا»^(۲). «هرکس از پیامبر فرمان برد در حقیقت خدا را فرمان برده، و هرکس روی گردان شود ما ترا برایشان نگهبان نفرستاده ایم.»

باز پیامبر فرموده است: «أَحِبُّوا اللَّهَ لِمَا يَغْذُوكُمْ مِنْ نِعْمِهِ وَأَحِبُّونِي بِحُبِّ اللَّهِ وَأَحِبُّوا أَهْلَ بَيْتِي لِحُبِّي»^(۳). «خداوند را دوست بدارید به خاطر آنچه از نعمت هایش که بر شما ارزانی داشته است، و مرا نیز دوست بدارید به خاطر محبتی که به خدا دارید، و خاندان مرا دوست بدارید به خاطر محبتی که به من دارید» و طبیعی است که محبت و دوستداری رسول در وجوب و تأکید به آن تالی و پیرو محبت خدا است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله گرامی ترین مردمان نزد خداست که خوبی پسندیده و والا دارد و ارجمند و خوش اندام است.

(۱) - روایت از مسلم.

(۲) - سوره نساء، آیه ۸۰.

(۳) - روایت از ترمذی.

بنابراین، انسان مؤمن واقعی به شمار نمی‌آید، مگر این که رسول خدا را دوست بدارد، تا جائی که احترام و محبت رسول از هر چیز نزد او بیشتر باشد. و بیشتر از این ذکر کردیم که فرمایش خدای تعالی به صراحت بر آن دلالت دارد.

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ﴾ الی قوله ﴿أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾^(۱).

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَاَلِدِهِ وَوَالِدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» وَفِي رَوَايَةٍ لِمُسْلِمٍ أَيْضًا: «حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^(۲).

«هیچیک از شما ایمانش کامل نمی‌گردد، مگر این که من از فرزند و پدرش و همه مردم نزد او گرامی‌تر باشم» و نیز از مسلم روایت است که «مگر این که من نزد او از خانواده و ثروتش و همه مردم گرامی‌تر باشم».

امام نووی رحمته الله از قاضی عیاض نقل کرده است که محبت سه گونه است: ۱- محبت از روی اکرام و بزرگداشت، مانند محبت فرزند نسبت به پدر و مادر. ۲- محبت از جهت مهربانی و دلسوزی، مانند محبت پدر و مادر در مورد فرزندان‌شان. ۳- محبت از روی همسانی و موافقت با دیگران، مانند دوست‌داشتن مردمان. بنابراین، پیامبر صلی الله علیه و آله تمام گونه‌های محبت را در محبت خویش قرار داده است.

و همچنین گفت: یاری سنت و دفاع از شریعت و آرزوی درک دوره زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله از جمله محبت و دوستداری اوست، در نتیجه ثروت و خواسته خویش را فدای او می‌کند.

سپس گفت: هنگامی که آنچه گفتیم در عمل نمایان شد، معلوم می‌گردد که حقیقت و درستی ایمان بدون آنها کامل نیست، و ایمان درست نمی‌باشد مگر این که حقیقهٔ منزلت و رفعت مقام پیامبر صلی الله علیه و آله بر هر پدر و فرزند و نیکوکار و صاحب

(۱)- رجوع کنید به ترجمه آیه در صفحهٔ قبلی.

(۲)- روایت از صحیح مسلم.

فضیلتی ثابت آید، و کسی که عقیده و باورش چنین نباشد و به گونه‌ای دیگر بیندیشد و عقیده داشته باشد، مؤمن نیست.

اگر کسی بگوید: این گفتار بسیاری از مسلمانان را از ایمان خارج می‌کند (یعنی به استناد این سخن بسیاری از مردم به ظاهر مسلمان، مؤمن به شمار نمی‌آیند) در جواب می‌گوییم: از ایمان خارج نیست جز کفری که بر کفرش پایبند است، و اصرار دارد و دلیل ما آن است که به تجربه دریافته ایم. پس به مردی از جامعه مسلمین باید مراجعه کنیم و به او بگوییم فرض کن تو رسول خدا ﷺ را زنده می‌بینی، و قطعاً یکی از دشمنانش نیز قصد جان او را دارد و تو مختاری میان این که پیامبر را به دشمن سپاری تا او به خواستش برسد و یا این که از او دفاع کنی و به خاطر او کشته شوی، پس کدامیک از آن دو را برمی‌گزینی. پس باید آن را به او بگوییم و بگذاریم تا او با مراجعه به عاطفه و وجدانش قضاوت کند - اگرچه از نظر ایمان ضعیف‌ترین مردمان و گناهِش نیز از همه فزون‌تر باشد - آیا لحظه‌ای تردید می‌کند در این که بگوید: بلکه خود و خانواده و هر چه در اختیار دارم فدای رسول خدا ﷺ می‌کنم.

پس این شعور و آگاهی معیار و سنجشی است از این محبت و عشق وافر که با قلب و خاطر هر مسلمانی آمیخته است، مگر آن که انسان بسیار فراموشکار است و تا زمانی که آرزوهای نفسانی و طبیعت بشری و مشاغل زندگی و سرگرمی‌های آن بر او چیره است این محبت در وی پنهان می‌ماند، اما همین که از پیامبر ﷺ ذکری شود آن را به یاد می‌آورد. پس اگر ذکری از پیامبر ﷺ به میان آمد و کسی این احساس را در خود نیافت، ادعای ایمان او دروغین است.

قرطبی رحمته گفت: «به راستی هر مسلمانی که دارای ایمانی درست باشد از وجود این محبت زیاد بی‌بهره نیست؛ تا آنجا که بسیاری از آنان که در آرزوهای نفسانی غرق شده‌اند، هنگامی که از پیامبر ﷺ یاد شود، مشتاق دیدارش می‌گردند تا آنجا که دیدار او را بر خانواده و ثروت‌شان ترجیح می‌دهند، زیرا محبت پیامبر ﷺ در خاطر مسلمانان جای گرفته است، جز این که این محبت به سبب غفلت‌ها و بی‌خبری‌های پی در پی خیلی زود از بین می‌رود».

آری، محبت واقعی و فراوان از آرزوی درک زمان رسول گرامی و دیدارش در این حد و مرز متوقف نمی‌گردد، بلکه دوست داشتن وجود مبارک حضرت و تمنای درک زمان زندگی و دیدار او با عشق به سنت او و کوشش در پیروزی شریعت او پیوستگی دارد. و درست گفته‌اند که هرچه از محبوب باشد دوست‌داشتنی است، و ایمان و عقیده هر مسلمانی به درجه کمال نمی‌رسد، و ترجیح محبت رسول ﷺ بر هر چیزی ثابت نمی‌گردد، مادامی که پیامبد و نتایج باورهای درونی در خارج تحقق پذیرد و صورت عملی به خود بگیرد.

و شناخت فلسفه شریعت بر این باور بسیار مؤثر است، چون شریعت اسلامی برای منافع بندگان خدا در دنیا و آخرت آمده است، و آنچه در شریعت است برای جلت مصلحت و آسایش بندگان و دفع ضرر از ایشان است.

زمانی که شناخت مقاصد شریعت در وجود پیروان ریشه دوانید، انسان این شریعت را دوست می‌دارد، و چون این شریعت را دوست دارد صاحب آن را هم دوست می‌دارد، لذا ارتباط در سخن سهل بن عبدالله واضح و آشکار است، آنجا که می‌گوید: «نشانه محبت خدا محبت قرآن است، و نشانه محبت قرآن دوستی رسول ﷺ است، و نشانه حب پیامبر ﷺ محبت سنت اوست، و نشانه محبت خدای تعالی و قرآن، پیامبر و سنت او، محبت آخرت است، و نشانه محبت آخرت آن است که انسان خود را دوست بدارد، و نشانه این دوستی آن است که دوستدار دنیا نباشد، و نشانه نفرت از دنیا آن است که جز به اندازه توشه و کفاف زندگی از آن بر ندارد»^(۱).

و این مسلمانانی که رسول خدا ﷺ را دوست می‌دارند و آنان که آمدند و آنان که پس از صدها سال در گذر زمان می‌آیند تا این که خدا زمین را با هر که در آن است به ارث می‌برد، کسانی هستند که پیامبر ﷺ آنان را ستود و از آنان و محبت فراوانی که به او دارند خبر داد، بلکه فراتر از آن فرمود که هر یک از آنان آرزوی دیدار آن حضرت را دارند با دادن هر آنچه در اختیارشان است.

از ابی هریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از امتم مردمانی پس از من می آیند که محبت شان نسبت به من بسیار است و هر یک از آنان تمنی می کنند اگر مرا ببینند خانواده و ثروت شان را در این راه بدهند ^(۱). از امام احمد نقل است: قطعاً خانواده و ثروتش را می بخشد در برابر این که مرا ببیند.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به قبرستان بقیع آمد و فرمود: «ای منزل گاه مسلمانان! درود و سلام خدا بر شما باد، و اگر خدا بخواهد ما هم به شما می پیوندم، دوست داشتیم برادران مان را ببینیم، یاران پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: ای رسول خدا! آیا ما برادرانت نیستیم؟ فرمود: شما یاران من هستید، برادران من کسانی هستند که هنوز نیامده اند ^(۲). گفتند: ای پیامبر خدا! چگونه کسانی از امت را که هنوز نیامده اند، می شناسید؟ فرمود: مگر ندیده ای مردی را که گله های اسب پیشانی سفید دارد، آیا این مرد میان اسب های سیاه رنگ خالص اسب های خویش را نمی شناسد؟ گفتند: آری، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس آنان نیز در روز رستاخیز به سبب وضو گرفتن و عبادت کردن با دست و پا و پیشانی سفید پدیدار می گردند ^(۳).

این دو حدیث صحیح از سخنان پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله استواری محبت را در دل های پیروانش ثابت می کند، و این که هر کدام از آنان از جهت عشق و علاقه به دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله در سوز و گدازند، و حاضرند عزیزترین فرد خانواده خویش و هر آنچه دارند برای او فدا کنند، و نیز این دو حدیث امتیاز اخوت و برادری را برای امتش ثابت می نماید.

امام احمد و ابن مردویه از صالح بن جبیر روایت کرده اند که صالح گفت: ابوجمه انصاری از یاران پیامبر برای خواندن نماز در مسجد بیت المقدس بر ما وارد شد و در آن وقت رجا بن حیوة رضی الله عنه همراه ما بود، وقتی ابوجمه انصاری خواست برود، برای بدرقه او بیرون رفتیم؛ هنگامی که رجا از بدرقه مراجعه کرد

(۱) - حدیث از مسلم است، و امام احمد در مسند نیز روایت کرده است.

(۲) - روایت از مسلم.

(۳) - روایت از مسلم.

گفت: برای شما حقی و جایزه‌ای است. بنابراین، حدیثی را که از رسول خدا شنیده‌ام برایتان روایت می‌کنم، گفتیم رحمت خدا بر تو باد آن را برایمان نقل کن، گفت: همراه پیامبر خدا بودیم و معاذ بن جبل و همین فرد از عشره مبشره با ما بود، گفتیم ای رسول خدا ﷺ! آیا قومی یافت می‌شود که ثواب و پاداش‌شان از ما بیشتر باشد؟ زیرا که ما به خدا ایمان آوردیم و ترا پیروی کردیم، رسول خدا ﷺ فرمود: چه چیزی می‌تواند شما را از آن بازدارد (پیروی رسول و ایمان به خدا) و حال این که رسول خدا ﷺ در میان شما است و وحی آسمانی را برایتان می‌آورد، بلکه بعد از شما قومی خواهند بود که نوشته‌های کتابی (قرآن‌کریم) به آنان می‌رسد که به آن ایمان دارند و به مفاد آن عمل می‌کنند، اینانند که اجرشان بیشتر از شما است.

شگفت‌ترین مردم از لحاظ ایمان:

حسن بن عرفه گفت: اسماعیل بن عیاش الحمصی از مغیره بن قیس تیمی و او از ابن شعب و ابن شعب از پدرش و او از پدر بزرگش روایت کرده که پیغمبر ﷺ فرمود: شگفت‌ترین مخلوقات از لحاظ ایمان پیش شما چه کسانی هستند؟ گفتند: فرشتگان، فرمود: چرا از ایمان‌آوردگان نباشند، و حال آن که نزد پروردگار خویش می‌باشند، گفتند: پس پیامبرانند. رسول خدا ﷺ فرمود: چرا از ایمان‌آوردگان نباشند و حال آن که وحی برایشان نازل می‌شود، گفتند: پس ما هستیم، رسول خدا ﷺ فرمود: چرا از ایمان‌آوردگان نباشید و حال آن که من در میان شما هستم؟ پس رسول خدا ﷺ فرمود: آگاه باشید که شگفت‌ترین مردم نزد من از لحاظ ایمان به راستی مردمی هستند که بعد از شما می‌آیند که صفحاتی از کتابی (قرآن‌کریم) را می‌یابند که بدانچه در آن است ایمان می‌آورند^(۱).

از مطالبی که بیان شد روشن می‌گردد که هر مسلمانی ایمانش به محبت رسول خدا ﷺ وابسته است، و این که مسلمانانی که در گذر زمان می‌آیند مزایا و امتیازاتی بر اصحاب ﷺ پیامبر ﷺ دارند، و آن این است که آنان با وجود فاصله و

(۱) - روایت از حاکم و حدیث صحیح الاسناد است.

طول زمان به رسول خدا ایمان آورده و با وجودی که او را ندیده اند مخلصانه او را دوست دارند.

فضیلت اصحاب پیامبر ﷺ

شایسته نیست، اینگونه تصور شود که مسلمانانی که بعداً می آیند از یاران رسول خدا ﷺ فضیلت شان بیشتر است، چون علما ثابت کرده اند و اتفاق دارند، کسی که پیامبر را همراهی و معاشرت کرده و یک بار در طول عمرش او را دیده و از شرف صحبت پیامبر برخوردار بوده، از همه کسانی که بعد از او می آیند فضیلتش بیشتر است، زیرا فضیلت صحبت و همراهی با رسول خدا ﷺ به گونه ای است که هیچ چیزی و هیچ عملی برابر با آن نیست.

و علما گفته اند و این فضیلت خداست که آن را به هر کس بخواهد عطا می کند. و به فرموده رسول خدا ﷺ استدلال کرده اند که: ... اگر هر کدام از شما به اندازه کوه احد طلا را در راه خدا ببخشید، ثواب آن کمتر از یک مُد یا مقدار ناچیز از احسان اصحاب است^(۱).

امام نووی رحمته الله علیه گفت: دلیل فضیلت اصحاب این است که بخشش و احسان اصحاب در وقت تنگدستی و سختی زندگی بوده است، و احسان مردم دیگر این شرایط را ندارد، و سبب دیگر این که احسان اصحاب به خاطر یاری به پیامبر ﷺ و حمایت از او بوده است و این فضیلت پس از پیامبر موجود نیست، و همچنین است جهاد و بقیه عبادت و طاعات اصحاب. و خداوند تعالی فرموده است: ﴿لَا

يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلِ أَوْلِيَّكَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتْلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾^(۲).

«کسانی از شما که پیش از فتح مکه انفاق و جهاد کرده اند با دیگران یکسان نیستند، آنان از حیث درجه بزرگتر از کسانی اند که بعداً به انفاق و جهاد پرداخته

(۱) - روایت از مسلم.

(۲) - سوره حدید، آیه ۱۰.

اند و خداوند به هر کدام وعده نیکو داده است، و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.»

همه اینها همراه با آنچه در وجود اصحاب است از شفقت، دوستی و خشوع و فروتنی و از خودگذشتگی و جهاد در راه خدا از فضایل مهم اصحاب است. و فضیلت همراهی و معاشرت با رسول خدا ﷺ هر چند لحظه‌ای اندک هم بوده باشد، امتیازی است که هیچ عملی برابر با آن نیست و هیچ چیز به درجه و منزلت آن نمی‌رسد.

فصل دوم

چرا رسول خدا ﷺ را دوست می‌داریم

محبت ما به رسول خدا ﷺ دلایل و سبب‌های فراوانی دارد.

دلیل اول: این که خدای عزوجل دوستی و پیروی از پیامبر گرامی را بر ما واجب و آن دو را با محبت و اطاعت خود هم‌ردیف گردانید، و قبلاً آیات و احادیث فراوانی که بر این امر دلالت داشتند ذکر شد.

دلیل دوم: این که خدای تعالی پیامبر ﷺ را دوست دارد و او را از میان بندگانش برای مأموریت و رسالتش برگزید و هم او را بر همه آفریده‌هایش برتری داد، آنگونه که صاحب کتاب الجوهره (در مبحث توحید) گفته است:

وَأَفْضَلُ الْخَلْقِ عَلَى الْإِطْلَاقِ

نُبِينًا فَمِلَ عَنِ الشَّقَاقِ

بزرگترین و بهترین آفریده بدون هیچ شکی پیامبر ﷺ می‌باشد، پس از مخالفت و ستیزه در این مورد پرهیز کن.

به تحقیق ثابت شده است که خدا هرگاه بنده‌ای را دوست بدارد محبت و پذیرش و مقبولیت او را نزد ساکنان زمین و آسمانی پدیدار می‌کند.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا نَادَى جِبْرِيلَ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا، فَأَجِبَّهُ. فَيَجِبُهُ جِبْرِيلُ، فَيُنَادِي جِبْرِيلُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا، فَأَجِبُّوه. فَيَجِبُهُ أَهْلُ السَّمَاءِ، ثُمَّ يُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ»^(۱).

«هرگاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، جبریل را فرا می‌خواند که خداوند فلان را دارد، پس ای جبرئیل او را دوست بدار، پس جبرئیل او را دوست می‌دارد و جبرئیل مردمان آسمان را صدا می‌کند که به راستی خداوند فلان را دوست دارد، پس او را دوست بدارید، سپس مقبولیت او در خاطر مردم زمین نهاده می‌شود».

(۱) - بخاری و مسلم روایت کرده اند.

قسطلانی در شرح این حدیث گفته است: پس مردمان او را دوست می‌دارند، به او می‌گرایند و از او خرسند می‌گردند. بنابراین، دوستی مردم نشانه محبت خداوند بر بنده اش است.

وقتی برای یک فرد عادی وضعیت چنین است، پس در نظر بیاورید که نسبت به رسول خدا ﷺ چگونه باشد؟ پس بدون تردید محبت پیامبر ﷺ واجب است، و این محبت در دل‌های مؤمنین و غیر ایشان ثابت است و جای دارد. و خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا

﴿۱۱﴾^(۱). «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند به زودی خدای رحمان برای آنان محبتی در دل‌ها قرار می‌دهد» قرطبی (مفسر بزرگ قرآن کریم) در تفسیر این آیه گفته است: یعنی خداوند محبت او را در دل‌های بندگانش قرار داده است، چنانکه ترمذی نیز از حدیث سعد و ابوهریره روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا نَادَى جِبْرِيلَ إِنِّي قَدْ أَحْبَبْتُ فَلَانًا فَأَحْبَبَهُ قَالَ فَيُنَادِي فِي السَّمَاءِ ثُمَّ تَنْزِلُ لَهُ الْمَحَبَّةُ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ فَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ وَإِذَا أَبْغَضَ اللَّهُ عَبْدًا نَادَى جِبْرِيلَ إِنِّي قَدْ أَبْغَضْتُ فَلَانًا فَيُنَادِي فِي السَّمَاءِ ثُمَّ تَنْزِلُ لَهُ الْبُغْضَاءُ فِي الْأَرْضِ»^(۲). «وقتی خداوند بنده‌ای را دوست بدارد جبرئیل را ندا دردهد که همانا فلان را دوست دارم پس او را دوست بدارد، در نتیجه جبرئیل مردمان آسمان را ندا می‌دهد، سپس محبت او در میان اهل زمین نازل می‌شود. پس آن معنی فرموده خدای تعالی است که به زودی خداوند رحمان برای آنان محبتی در دل‌ها قرار می‌دهد، و هنگامی که خداوند از بنده‌ای خشمگین شود، جبرئیل را فرا خواند که همانا من از فلان بیزارم و بر او خشم گرفته‌ام، پس جبرئیل در میان اهل آسمان ندا می‌دهد، سپس کینه و تنفر از او در میان اهل زمین نازل می‌گردد.

دلیل سوم: به سبب مهر و رحمت او بر امتش می‌باشد و هم به سبب علاقه و حرص شدید پیامبر بر هدایت و نجات و راهنمایی امتش از آتش دوزخ، و اینها

(۱) - سوره مریم، آیه ۹۶.

(۲) - ترمذی روایت کرده است، حدیث صحیح و حسن است.

صفات ثابت و همیشگی آن حضرت است. و خداوند در بیان این اوصاف می‌فرماید: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾^(۱). «قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به (هدایت) شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان است».

و مسلم در صحیح خویش از عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود که ﴿رَبِّ إِيَّاهُنَّ أَضَلَّلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي ^ط وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ^(۲).

«پروردگارا! آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند، پس هر که از من پیروی کند، بی‌گمان او از من است و هر که مرا نافرمانی کند، به یقین تو آمرزنده و مهربانی» و این آیه را از قول عیسی علیه السلام خواند: ﴿إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^(۳). «اگر عذاب‌شان کنی آنان بندگان تو اند، و اگر برایشان ببخشی تو خود توانا و حکیم و دانایی» سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله دو دستش را بلند کرد و گفت: پروردگارا! امتم امتم (یعنی به پیروانم رحم کن) و گریه کرد؛ پس خدای عزوجل فرمود: ای جبرئیل! پیش محمد صلی الله علیه و آله رو - هر چند خدا به حال او داناتر است - از او پرس، چه چیزی سبب گریه او شده است، پس جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و از او پرسید، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل را از آنچه گفته بود باخبر گردانید - و حال آن که خدا از همه داناتر است بر احوال - سپس خدای تعالی فرمود: ای جبرئیل! نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رو، و

(۱) - سوره توبه، آیه ۱۲۸.

(۲) - سوره ابراهیم، آیه ۳۶.

(۳) - سوره مائده، آیه ۱۱۸.

به او بگو: «إِنَّا سَنُرْضِيكَ فِي أُمَّتِكَ وَلَا نَسُوءُكَ»^(۱). «از امتت خوشنود و راضی خواهم شد و ترا اندوهگین نمی کنم».

بیان رحمت و مهربانی پیامبر ﷺ نسبت به امتش بیشتر از آن است که به شمار آید.

دلیل چهارم: این که دین و شریعت و تعلیم و راهنمایی‌های پیامبر ﷺ بهترین و نیکوترین شرایع و تعالیم و راهنمایی‌هاست. پیوسته میل داشت تا در همه چیز بر امتش آسان گیرد و از صفات آن حضرت ﷺ این که از میان دو امر آسان‌ترین را برمی‌گزید به شرط آنکه گناه و ناروا نمی‌بود.

و به یقین دستور فرموده است به ما که در کارهای مان از سخت‌گیری بر همدیگر پرهیزیم و بر هم آسان گیریم و از سخنان آن حضرت است که «يَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا وَبَشِّرُوا وَلَا تُنْفِرُوا» نسبت به هم آسان گیرید و سخت نگیرید، و بخشندگی و رحمت خداوند را مژده دهید و مردم را از خشم الهی نترسانید و مردم را از دین بیزار نکنید.

دلیل پنجم: به سبب مهربانی و دلسوزی و خوشرویی و بخشنده‌بودن و گذشت و بزرگواری پیامبر ﷺ او را دوست می‌داریم.

از جمله عطوفت و مهربانی آن حضرت ﷺ آن است که دعوتش را تا روز رستاخیز ذخیره کرده و به تأخیر انداخته است تا این که در سخت‌ترین وقت‌ها و شدیدترین تنگناهای روز قیامت شفیع امتش گردد.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: هر پیغمبری را دعوتی مستجاب و پذیرفته است، پس هر پیغمبری در بهره‌مندی از دعوتش شتاب و تعجیل کرده است، اما من دعوتم را برای شفاعت امتم در روز قیامت نگاه داشته‌ام تا به خواست خدا هر کس از امتم که بمیرد و با خدا انباز و شریک نگیرد، از دعوتم بهره‌مند آید^(۲).

(۱) - جامع الاصول، جلد ۸ صفحه ۵۸۴.

(۲) - روایت از مسلم در کتاب ایمان شماره ۱۹۹.

و باز از جمله مهربانی و عطوفت آن حضرت ﷺ آن است که همیشه برای امتش دعای خیر می کرد و به حال و وضعیت ایشان توجه می نمود و از خدای توانا می خواست تا راه خطا را بر آنها ببندد و تلاش و کوشش شان را موفق گرداند تا این که رضای خدا را به دست آورند و از خشم و غضب او به دور باشند.

بزار از عایشه رضی الله عنها روایت می کند که او گفت: هرگاه پیامبر ﷺ را خوشحال و شادمان می دیدم، می گفتم یا رسول الله ﷺ برایم نزد خداوند دعا کن، حضرت ﷺ فرمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعَائِشَةَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهَا وَمَا تَأَخَّرَ، مَا أَسْرَتْ وَمَا أَعْلَنْتَ». «خداوند از گناهان گذشته و آینده عایشه، از آنچه آشکارا و نهان انجام داده است، درگذر» پس از آن عایشه رضی الله عنها خندید به گونه ای که سرش بر آغوشش افتاد، حضرت رسول ﷺ فرمود: آیا دعای خیر من ترا شاد نمود؟ عایشه رضی الله عنها فرمود: چرا از دُعای تو شادمان نباشم؟

سپس پیامبر ﷺ فرمود: سوگند به خدا این دعای خیر من است در هر نمازی برای امتم ^(۱).

روایت شده است که مردی بادیه نشین از حضرت رسول ﷺ چیزی درخواست کرد، و آن حضرت آن را به وی بخشید» سپس فرمود: ای اعرابی! آیا به تو نیکی کردم؟ اعرابی گفت: خیر نیکی نکردی، مسلمانان خشمگین شدند و بر او پرخاش کردند، پیامبر ﷺ به آنان فرمود که دست نگه دارید، سپس برخاست و به خانه اش رفت و اعرابی را فرا خواند و انعام بیشتری به او داد سپس فرمود: آیا در باره تو نیکی کردم؟ اعرابی گفت: بله، خداوند به تو و به خاندان و بستگان پاداش نیک دهد، پس پیامبر ﷺ فرمود: پیش از این آنچه شایسته نبود گفتم، و در وجود یارانم از آنچه گفتمی رنجشی به وجود آمد، و اگر می خواهی و دوست داری، آنچه را نزد من اکنون گفتمی، پیش آنان نیز باز گوی، تا آن رنجشی که از تو در دل دارند زوده شود، اعرابی گفت: بله می گویم، پس فردای آن روز اعرابی آمد و پیغمبر ﷺ فرمود: این اعرابی آنچه را نمی بایست گفت، پس ما در حق او بیشتر بخشش کردیم، و او یقیناً از ما خرسند گشته است، آیا چنین است؟ اعرابی گفت: بله،

(۱) - همیشه گفت که راویان این حدیث راویان صحیح هستند.

خداوند به تو و به خاندان و بستگان پاداش نیک دهد. پس پیامبر ﷺ فرمود: وضع من و حال این مرد مانند حال مردی است که شترش از او نافرمانی کرد و گریخت، مردم شتر را دنبال کردند و جز رمیدن بیشتر شتر کاری از پیش نبردند، صاحب شتر فریاد زد که من و شترم را به حال خود واگذارید، زیرا من نسبت به شترم از شما داناتر و مهربان‌تر هستم، سپس روبرویش درآمد و با دست مشتی از خاک روبه‌های روی زمین را برداشت و شتر را باز گردانید و شتر زانو زد، بارش را بر او بست و سوارش شد. و اگر من آنگاه که آن اعرابی آن سخن نابایسته را گفت، او را به حال خود رها می‌کردم، پس شما او را می‌کشید و او به دوزخ می‌رفت».

از پیامبر ﷺ روایت است که فرمود: «لَا يُبَلِّغُنِي أَحَدٌ مِنْكُمْ عَنْ أَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِي شَيْئًا، فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ أَخْرَجَ إِلَيْكُمْ وَأَنَا سَلِيمٌ الصَّدْرِ» «کسی از شما در باره یارانم چیزی را به من نگوید که سبب رنجش من از آنان گردد، زیرا دوست می‌دارم که با دلی پاک با آنان روبرو گردم».

حضرت رسول ﷺ اگر در نماز گریه کودک را می‌شنید، نمازش را زودتر به پایان می‌برد.

زمانی که پیامبر ﷺ در حال سجده بود حسن ﷺ وارد شد و بر دوشش نشست و پیامبر تأخیر کرد و از سجده برنخاست، تا این که حسن ﷺ از دوش او پایین آمد. همین که نمازش را تمام کرد، یکی از یارانش به او گفت: سجدهات را طولانی کردی، پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ ابْنِي ارْتَحَلَنِي فَكَرِهْتُ أَنْ أَعْجَلَهُ» «چون پسر من (حسن) روی دوشم بود، دوست نداشتم او را وادار کنم زودتر از دوشم پایین آید».

و بیشتر از این به حلم و بخشش و بزرگی و گذشتش اشاره نمی‌کنم، فقط همین بس هنگامی که خدا او را بر قریش پیروز کرد و یاریش نمود و فاتحانه و پیروزمندانه وارد مکه شد، سرمست پیروزی نشد و پیروزی او را مستبد و خودرای نکرد، بلکه روی شترش سرش را در برابر عظمت و لطف الهی فرود آورد و کلمه جاودانه اش را بر زبان راند و فرمود: ای قریش! چه می‌بینید و چه می‌اندیشید که من آن را در باره شما انجام دهم، گفتند: در مورد ما نیکی کنید مانند برادری

بخشانیده و برادرزاده‌ای کریم و بزرگ، حضرتش فرمود: بروید، شما آزاد و در امانید.

چه زیباست عفو و بخشش در هنگام قدرت و توانایی! چه مقدار عظیم و بزرگ است این نفس و جان که بر هر شرف و عظمتی برتری دارد و بر کینه و انتقام غلبه کرد و پیروز گشت و همه خوشی‌های دنیا را کنار گذاشت، و در بزرگواری و شرف به بالاتر از آنچه انسان به آن دست یابد رسید.

اینان قریش هستند، همان قریشی که محمد ﷺ کسانی از آنها را می‌شناسد که باهم تبانی کردند تا او را به به قتل رسانند، و هم افرادی که پیش از فتح مکه او و یارانش را شکنجه کردند و آزرده‌اند، و نیز کسانی که در جنگ بدر و احد با او جنگیدند، و هم کسانی که در محاصره او در غزوه خندق شرکت داشتند، و افرادی که همهٔ عرب را بر او شورانیدند و نیز همهٔ آنهایی که اگر قدرت داشتند و می‌توانستند او را می‌کشتند و پاره پاره می‌کردند، و در این دشمنی‌هایشان لحظه‌ای ناتوان و خسته نبودند و آنی درنگ نمی‌کردند.

همه اینان امروز تحت سلطه و فرمان اویند، و دستور او در بارهٔ ایشان نافذ و روان است، و هزاران سرباز سراپا مسلح در فرمان او بودند که می‌توانستند در یک چشم برهم زدن شهر مکه و همه مردمش را نابود گردانند. اما محمد، رسول خدا ﷺ با دشمنی و کینه‌کشی آشنا نیست، و مردی نیست که بخواهد به دشمنی و انتقام از مردم برخیزد. پیامبر مردی ستمگر و خودخواه نیست، خداوند او را بر دشمنانش مسلط و چیره کرد و او عفو و بخشش را پیش گرفت.

و با این کارش در نیکویی و وفا به عهد و عظمت نفس برای عموم مردمان جهان و نسل‌های آینده نمونه و ضرب المثل شد که هیچکس به آن حد و مرز نمی‌رسد و نخواهد رسید.

دلیل ششم: به سبب هم‌نشینی و معاشرت نیک و کمال ادبش و اخلاق پسندیده اش با مردمان مختلف، و اما در حسن معاشرت و نیکی اخلاق و کمال ادب و خوشرویی و خوش‌خویش با همه مردمان به غایت و حدی رسیده است که دریافت آن در توان و درک هیچکس نیست، و در این مورد فرموده

پروردگارش را به اثبات رسانید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^(۱). «به راستی تو بر اخلاق بس عظیم و بزرگی هستی».

سرور ما حضرت علی علیه السلام گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله بلندهمت تر از همه مردم بود و بیشتر از همه مردم پذیرای سخن دیگران بود، و در سخن راستگوترین مردمان بود، و در خوی و منش مهربان‌ترین و در معاشرت با مردمان گرامی‌ترین ایشان بود.

قیس بن سعد بن عباده گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله از ما دیدن کرد، هنگام بازگشت سعد الاغی را که پارچه تاج عروس روی آن انداخته بود آورد و پیامبر بر آن سوار شد. سپس سعد گفت: ای قیس همراه پیامبر صلی الله علیه و آله برو، قیس گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به من گفت همراه من سوار شو، من شرمم آمد و خودداری کردم، پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا سوار شو یا برگرد. بنابراین، برگشتم.

یارانش را دوست می‌داشت و از آنان بیزار نبود، و بزرگ هر قومی را گرامی می‌داشت و او را بر آنان مهتر می‌گردانید و از مردمان پرهیز می‌کرد و خود را از آنان حفظ می‌نمود، بدون آن که خوشرویی و خوی نیکش را از ایشان دریغ دارد، و از حال و وضع یارانش جستجو می‌نمود و حق و سهم هریک از هم‌نشینانش را در جای خود رعایت می‌کرد، و هم‌نشین او هرگز گمان نمی‌کرد کسی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله گرامی‌تر از او باشد.

و هرکس برای نیازی نزد او می‌نشست - در صورت عدم برآورده شدن آن نیاز - با صاحب حاجت شکیبایی می‌نمود تا جایی که آن شخص نیازمند از درخواستش منصرف می‌شد.

و هرکس نیازی را از او درخواست می‌کرد او را بر نمی‌گرداند، جز آن که آن درخواست را برآورده می‌کرد و یا با خوشرویی و مهربانی به او پاسخ می‌داد. به راستی که خوش‌خلقی و خوش‌رویی او همه مردم را دربر می‌گرفت، او برای مردم بسان پدری مهربان بود، همه نزد او در حقوق‌شان یکسان بودند.

(۱) - سوره قلم، آیه ۴.

همیشه آن حضرت ﷺ شادمان و گشاده‌روی و نرم‌خوی و آرام بود، تندخو و سخت‌دل نبود صدایش را بلند نمی‌کرد و سخنان زشت بر زبان نمی‌راند، عیب‌جوی و مداح نبود، و از آنچه بدان رغبت نداشت غفلت می‌ورزید و بدان توجه نمی‌نمود؛ و دعوت و هدیه دیگران را می‌پذیرفت و پاداش آن را هم می‌داد.

انس - صحابی بزرگ - گفت: مدت ده سال به رسول خدا ﷺ خدمت می‌کردم و کارهای ایشان را انجام می‌دادم، هرگز کلمه اف را که نشان نفرت و بیزاری است، به من نگفت. و هرگز نفرمود چرا فلان کار را انجام ندادی. با یارانش شوخی و مزاح می‌کرد و با آنان هم‌نشینی و گفتگو می‌نمود و دعوت همه را از آزاد و بنده گرفته تا کنیز و تهیدست و مسکین می‌پذیرفت، عذر و پوزش دیگران را قبول می‌فرمود و از بیماران در دورترین نقطه شهر مدینه عیادت می‌کرد.

و به هرکس می‌رسید ابتدا سلام می‌کرد، و در مصافحه و احوال‌پرسی با یارانش پیشدستی می‌نمود و هرکه را که بر او وارد می‌شد گرامی می‌داشت، و چه بسا ردایش را بر او می‌گسترد و او را بر خود ترجیح می‌داد، و اگر میهمان - به خاطر ادب - خودداری می‌کرد، خود بر آن می‌نشست. یارانش را با کنیه و لقب نام می‌برد، و به خاطر بزرگداشت ایشان با نام‌هایی ایشان را فرا می‌خواند که خوشایندشان بود، سخن کسی را قطع نمی‌کرد.

- مبدا آن شخص سخنش را ناتمام بگذارد - تا زمانی که آن شخص سخنش را به پایان می‌برد یا از آنجا برمی‌خواست.

و با این که هنوز قرآن بر او نازل نشده بود حتی پیش از آن که به پیغمبری برگزیده شود و مردمان را به راه خدا فرا خواند بیشتر از هرکس لبخند بر لب داشت، درونش از همه مردمان پاک‌تر و وجودش از همه شریف‌تر و بزرگوارتر بود.

دلیل هفتم: به خاطر وفاداریش در حُسن عهد و پیمان و به پایان‌بردن و انجام‌دادن وعده‌هایش.

عبدالله بن ابی الحمساء گفت: پیش از بعثت با پیامبر ﷺ داد و ستد کردم و مقداری از طلبم پیش او مانده بود و با او قرار گذاشتم که در همان محل خرید برای وصول مطالبه نزد او آیم، پس فراموش کردم به آن محل بروم، پس از سه روز یادم آمد، به آنجا رفتم و با شکفتی دیدم که پیامبر در آنجا منتظر است، پس فرمود: ای جوان! به راستی مرا به زحمت و درد سر انداختی که مدت ۳ روز است در اینجا منتظر تو می‌باشم.

انس رضی الله عنه گفت: هرگاه برای پیامبر هدیه می‌آوردند می‌فرمود: آن را به خانه فلان زن ببر، زیرا وی در زمان حیات خدیجه پیش ما می‌آمد و دوست خدیجه بود، و به راستی خدیجه را دوست می‌داشت.

وقتی نمایندگان نجاشی به مدینه آمدند، آن حضرت صلی الله علیه و آله شخصاً از ایشان پذیرایی می‌کرد، یارانش به او گفتند: ما کارهای شما و پذیرایی از مهمانان را انجام می‌دهیم، آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: دوست می‌دارم خودم از آنان پذیرایی نمایم، زیرا آنان یاران ما را در حبشه گرامی داشتند.

آن حضرت صلی الله علیه و آله برای ثویبه خدمتکار ابولهب لباس و پول می‌فرستاد، زیرا ثویبه به پیامبر صلی الله علیه و آله در کودکی شیر داده بود، و چون ثویبه از جهان رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: آیا از خویشان وی کسی در حیات است؟ گفتند: نه، از بستگانش کسی زنده نیست، چون که بسیاری از صفات والا و اخلاق و روش‌های پسندیده‌ای که آن حضرت صلی الله علیه و آله به آن آراسته بود و نیز پاکی و پاکیزگی گویایی و سخنوری و شجاعت و دلاوری بی‌نظیر او و هم شرم و حیا و دادگری و پاکدامنی و راستگویی و نیکویی گفتار و خصایل دیگرش را کتاب‌های سیره بیان نموده اند، فقط من اینجا قصد دارم برخی از سیرت و زندگانی حیات‌بخش و روح‌انگیز پیامبر صلی الله علیه و آله را بیان کنم تا مانند ضرب المثلی بیانگر و توضیح مطالب گفته شده باشد.

خلاصه کلام این که آن حضرت صلی الله علیه و آله به صفاتی بس‌عالی آراسته بود، پروردگارش او را نیکو و خوب پرورش نمود و او را ادب آموخت.

خداوند متعال در این باره خطاب به آن حضرت ﷺ فرمود: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^(۱). «به راستی تو بر اخلاق بس عظیم و بزرگی هستی» و همین خصلت‌ها بود که مردمان را به او نزدیک گردانید و محبت او را در دل‌ها جای داد، و خوی و طبیعت سرکش قومش را پس از نفرت و بیزاری رام او کرد و آنان را واداشت تا گروه گروه به دین اسلام بگرایند و یارو یاور و دوستدار اسلام شوند، به گونه‌ای که خود و ثروت و هرچه داشتند در راه اسلام فدا کردند. هرگاه برخی از این صفات پسندیده در انسانی موجود باشد، محبت و تمجید و تقدیر دیگران را نسبت به خود برمی‌انگیزاند، چه برسد به آن حضرت ﷺ که به تمام خصلت‌های نیک و منش‌های عالی و کاملترین آنها آراسته بوده است. پس بر هر مسلمانی لازم و واجب آید که پیامبر ﷺ را دوست بدارد، و نیز واجب و لازم است همه کسانی را که پیامبر ایشان را دوست دارد، دوست بدارد. زیرا دوستِ دوست، محبوب و گرامی است.

(۱) - سورة قلم، آیه ۴.

فصل سوم:**گوشه‌ای از شرح حال اهل صفّه**

به یقین اصحاب رضی الله عنهم و به ویژه اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل صفه را دوست داشتند و آنان را تکریم می کردند، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله ایشان را دوست می داشت و به آنان مهر می ورزید و گرمی شان می داشت و با آنان هم نشینی می کرد. حسن بن علی رضی الله عنه و عبدالله بن جعفر رضی الله عنه از جمله کسانی بودند که دوست داشتند اهل صفه را کمال دین می دانستند و هم نشینی با آنان را شرف بزرگی به شمار می آوردند و نزد آنان می رفتند تا از اخلاق و رفتارشان کسب فضیلت کنند و بهره مند گردند.

اولین آسایشگاه در اسلام:

اهل صفه کسانی از فرزندان اشراف و بزرگان قریش بودند که از مکه به مدینه هجرت کردند و قریش آنان را از بردن مال و ثروتشان بازداشتند و در مدینه با تنگدستی و زندگی ناگواری روبرو شدند، و بسیاری از آنان از فقر و تهیدستی رنجها و مشقات زیادی را تحمل نمودند، و چون شرف و بزرگواری به آنان اجازه نمی داد به عنوان سائل و گدا دست به سوی کسی دراز کنند، پیامبر صلی الله علیه و آله برای آنان محل و مکانی ایجاد کرد تا در آنجا گرد هم آیند. پیامبر صلی الله علیه و آله مکانی سایه دار در پایین مسجد مدینه برای آنان برگزید و به همین مناسبت آن را صفه نام نهاد. و مؤمنینی که در آن سکنا گزیده بودند به اهل صفه مشهور شدند، نزدیک به چهارصد نفر از مهاجرین قریش در آنجا بودند، و گاهی در میان ایشان کسانی بودند از گروه های عرب که به مدینه می آمدند و چون آنجا خانه و مسکن و یا خویشاوند نداشتند، و اسلام می آوردند، پیامبر صلی الله علیه و آله ایشان را در آنجا پناه می داد، و این اولین خوابگاه و آسایشگاهی بود که در تاریخ اسلام برای بینوایان و تهیدستان در نظر گرفته شد.

این آسایشگاه قوانین و مقرراتی داشت (همانند قوانین و مقرراتی که کشورهای پیشرفته معاصر در برخی از آسایشگاهها و خوابگاهها وضع نموده اند) که مناسب با شرایط و مقرراتی بود که در شهر مدینه بدان عمل می کردند.

نظام و قوانین آسایشگاه:

۱- از قوانین این آسایشگاه یکی آن بود که جز تهیدستان که توان کسب و کار نداشتند، و نیز کسانی که در آمدشان آنان را از دریافت صدقات و وام‌هایی که پیامبر ﷺ از ثروتمندان می‌گرفت بی‌نیاز نمی‌کرد، کسانی دیگر به آنجا وارد نمی‌شدند، و پیامبر ﷺ نقش مهمی را در رسانیدن آنان به خود کفایی ایفاء نمود، تا آنچه را که ترسیم فرمود، در آینده الگو و رهنمودی باشد برای کشورهای اسلامی در اداره امور کشورشان.

۲- و از دیگر قوانین آن محل دایر شدن مدرسه‌ای شبانه بود که در آن قرآن و دانش‌های دیگر را فرا می‌گرفتند، و این گروه در روز کارهای دیگری داشتند که بعداً بیان خواهد شد.

به واسطه آن اقدام، رسول خدا ﷺ اول کسی بود که در خوابگاه مدرسه ایجاد کرد تا آنجا محل‌هایی برای کسب دانش و آموختن باشد، و مردمان در آنجا از مسائل دینی و دنیوی بهره‌مند شوند، رسانیدن صدقه به این جایگاه خیر و نیکی بزرگی به شمار می‌آمد.

۳- از مقررات دیگر آن خوابگاه‌ها این که رسول خدا ﷺ کاری برای مردم آنجا فراهم آورد تا از درآمد آن روزی خود را تأمین کنند تا آنان را وابسته به صدقاتی که به آنجا می‌رسید ننماید، چون آن صدقات همیشگی نبود، - و این صدقات مازاد بر نیاز مسلمانان بود که نزد پیامبر ﷺ می‌آوردند و وی هنگام فرارسیدن شب آن را به ساکنین خوابگاه عطا می‌فرمود - زیرا اسلام دین کار و تلاش و کوشش است و به کسی اجازه نمی‌دهد از کار و کوشش بازماند. پس اهل صفا روزها از خوابگاه‌ها بیرون می‌رفتند و هسته‌های خرما را جمع آورده، پس از خوردن هسته آن را به شترداران می‌فروختند.

۴- و دیگر از مقررات آن خوابگاه این که پیامبر ﷺ از آنان برای امور مسلمین سربازانی داوطلب فراهم می‌آورد، و آنان در هر سریه و مأموریتی که پیامبر ﷺ روانه می‌فرمود شرکت داشتند، و در غزوه‌هایی که پیامبر ﷺ تشریف داشتند آنان نیز بودند، و در این مورد با مسلمانان دیگر تفاوتی نداشتند، و مانند راهبان مسیحی نبودند که در دیرهای‌شان بمانند و با مردم و دنیا قطع رابطه نمایند.

این آسایشگاه در زمان رسول خدا ﷺ دایر بود و کار خودش را انجام می داد، پس از این که ابوبکر ﷺ خلافت مسلمانان را بر عهده گرفت، آن را با همان وضعی که بود برجای گذاشت. پس وقتی که عمر بن خطاب ﷺ بعد از ابوبکر ﷺ خلافت را بر عهده گرفت، چون در زمان او فتوحات اسلامی گسترش یافت و گنجینه های ایران و روم به دست مسلمین افتاد و ابزار و اسباب کسب و کار و غنی شدن سهل و آسان گردید، عمر ﷺ به بستن این آسایشگاه فرمان داد و به ساکنان آن دستور فرمود تا راه های سهل و آسان را جهت بی نیازی و مالدار شدن پیمایند، زیرا تنها افراد تنبل و بیکاره به فقر و تهیدستی بسنده می کنند، و حال آن که اسلام دین کار و کوشش است و هرگز اجازه تنبلی و بیکاری را به کسی نمی دهد.

روایت شده است که عمر ﷺ به آنان گفت: بی گمان رسول خدا ﷺ در دوره ای از شما نگهداری می فرمود که هیچگونه رزق و روزی نمی یافتید، اما امروز درهای روزی بر شما گشاده است، پس به دنبال کار خود بروید و همراه دیگر مسلمانان کار کنید.

خداوند ابوحفص عمر ﷺ را بیخشايد که با این اقدام و کارش گام بزرگی برداشت و اهل صغه را به راهی که خواست و قصد پیامبر ﷺ بود باز گردانید و هدایت نمود، و این هم گامی با دستورهای پیامبر ﷺ است که از مسلمانان می خواهد توانا و نیرومند باشند و سربار دیگران نباشند، و دیگران باید امثال عمر ﷺ را سرمشق و الگوی خود قرار دهند.

باب چهارم:

در باره محبت یاران پیامبر ﷺ نسبت به پیامبر ﷺ.

این باب را شش فصل است:

فصل اول: در تعریف یاران پیامبر ﷺ.

فصل دوم: در باره محبت ابوبکر صدیق رضی الله عنه.

فصل سوم: در مورد محبت عمر رضی الله عنه.

فصل چهارم: در مورد محبت عثمان رضی الله عنه.

فصل پنجم: در باره محبت علی رضی الله عنه.

فصل ششم: در محبت اصحاب پیامبر ﷺ نسبت به پیامبر ﷺ.

فصل اول:

در تعریف اصحاب رسول ﷺ

یاران رسول خدا آن بزرگوارانند که خدای تعالی به آنان توجه کرد و دل‌هایشان را به نور هدایت روشن فرمود، و سپس ایشان را به عنوان یاریگران دین پیامبر ﷺ و مشاوران وی برگزید، و ایشان را از نظر مهربانی و خوبی نیکوترین و از نظر دانش بیشترین و آگاه‌ترین مردمان گردانید، از نظر هزینه و مؤنت کمترین رنج و زحمتی برای پیامبر داشتند. به دنیا چندان علاقه نداشتند و به آخرت دلبسته بودن، و جان و زندگی خویش را در محبت و راه خدا و رسولش تقدیم داشتند و در دوستی و عشق به خدا و پیامبر ﷺ فانی گشتند.

﴿رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ «آنان مردمانی بودند که به آنچه با خدا پیمان بستند، صادقانه وفا کردند» قرآنکریم پیامبر ﷺ و ایشان را اینگونه توصیف و تعریف فرموده است: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرَزَعٍ أُخْرَجَ شَطْءُهُ فَفَازَرَهُ فَأَسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوْقِهِ يُعْجِبُ الْزَّرَّاعَ لِيَغِيْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾^(۱). «محمد پیامبر خدا است، و کسانی که با اویند بر کافران سخت گیر و باهم دیگر مهربانند، آنان را در رکوع و سجود می‌بینی، فضل و خشنودی خدا را خواستارند علامت [مشخصه] آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است، این صفت ایشان است در تورات و مثل آنها در انجیل، چون کشته‌ای که جوانه خود را برآورد و آن را مایه دهد تا سبز شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد تا از [انبوهی] آنان [خدا] کافران را به

(۱) - سورة فتح، آیه ۲۹.

خشم دراندازد، خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند
آمزش و پاداش بزرگی وعده داده است.»

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما اصحاب را اینچنین ستایش کرد که دل‌های آنان از ایمان و
عقیده به خدا و رسولش آکنده و مانند کوه استوار و محکم بود.

سرور ما علی بن ابی طالب رضی الله عنه اصحاب را اینگونه ستوده است که سوگند به
خدا به راستی که اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را دیده ام، و امروز هیچ چیز را همتای ایشان
نمی‌بینم، به یقین از کثرت عبادت و فراوانی شب‌زنده‌داری با رنگ زرد و موی
ژولیده و غبارآلود در پیشانی‌شان اثر سجود نمایان بود. و برای رضای خدا شب را
در نماز به صورت سجده و ایستاده به سر می‌بردند و پیوسته قرآن می‌خواندند،
گاه سر بر زمین می‌گذاشتند و گاه بر پای می‌ایستادند، و چون صبح فرا می‌رسید
خدا را یاد می‌کردند و از بزرگی نام او آنگونه که درختان بر اثر وزش باد
می‌جنبند بر خود می‌لرزیدند و چشمان‌شان غرق در اشک می‌شد تا آنجا که
لباس‌هایشان را خیس می‌کرد. اینان کسانی هستند هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به
سوی آنچه که ایشان را زنده می‌گردانید فرا می‌خواند، دعوت خدا و پیامبرش را
با جان و دل پذیرفتند و در ایمان آوردن بر همدیگر پیش‌دستی کردند. و گفتند:
﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا﴾^(۱).

«پروردگارا! ما شنیدیم که دعوت‌گری به ایمان فرا می‌خواند که به پروردگار
خود ایمان آورید، سپس ایمان آوردیم» دست در دست رسول خدا نهادند و با او
بیعت کردند بر این که در جهاد و فداکاری فرمانبردار باشند، پس فداکردن خود
و دارایی و خانواده‌شان بر آنان سهل و آسان می‌نمود و تلخی‌ها و دشواری‌ها را
در راه دعوت خدا نه تنها آسان بلکه گوارا و لذت‌بخش یافتند، و به غیب ایمان
شگفت‌انگیزی داشتند و باور عجیبی به نصرت و یاری خدا داشتند، برای نشر
رسالت خدا به سرزمین‌های دیگر رفتند و تعالیم اسلام را در آن سرزمین‌ها
گسترش دادند، تا انسان را از بندگی انسان برهانند و او را به سوی بندگی خدا

(۱) - سورة آل عمران، آیه ۱۹۳.

بخوانند، و از نابرابری و ستم ادیان آنان را به سوی عدالت اسلامی دعوت نمایند، و از سختی و دشواری زندگی دنیا به آسایش (معنوی) برسانند.

در این راه لذت‌های زندگی را فراموش کردند و از آسایش خویش گذشتند، وطن و سرزمین خود را به سوی دیار غربت ترک کردند، از جان خود گذشتند و از قسمت بزرگ ثروت خویش در این راه چشم‌پوشی کردند تا این که دین اسلام و شریعت آن فراگیر شد و استقرا یافت، و دولت توحید و یگانه‌پرستی و تقوی و پرهیزگاری برپا گردید، و مردم گروه گروه به دین خدا می‌گرویدند و چشم رسول خدا ﷺ به ایشان روشن گردید؛ همچنان که خدای تعالی در این باره فرمود: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید».

اینان کسانی هستند که محبت و دوستی پیامبر ﷺ در دل‌هایشان محکم و استوار گشت تا آنجا که عزیزترین و گرامی‌ترین چیزهایی که نزدشان بود فدای او کردند، همان کسانی که ابوسفیان از کار ایشان شکفتی کرد و از دیدن محبت آنان نسبت به پیامبرشان، سرگشته و متحیر بود و گفت: آنگونه که یاران محمد وی را دوست می‌دارند، هرگز کسی را ندیده‌ام که دیگری را چنین دوست داشته باشد.

در بحث‌های گذشته این کتاب بارها بیان کرده‌ام که محبت اصحاب نسبت به پیامبر محبت واقعی و راستین بود، و این محبت در تمسک و چنگ در زدن ایشان به دین وی و رفتار بر شریعت وی و پیروی از سنت و شیوه آن حضرت ﷺ و دعوت و فراخوانی مردمان به دین او در سراسر زمین به مدت بیست و پنج سال نمودی راستین یافته بود.

مدعیان محبت:

ولی امروزه محبت بسیاری از مسلمانان نسبت به رسول خدا ﷺ ادعایی است که هیچ پایه و اساسی ندارد، زیرا بیگانه‌شدن از دین آن ﷺ و رهاکردن سنت و شریعت وی و زیباشمردن و نیک‌دانستن هر آنچه از دشمنان اسلام به ما می‌رسد و

برتری دادن این کارها بر تعالیم و راهنمائی‌های پیامبر ﷺ همه اینها دروغ‌بودن ادعای محبت این مدعیان را ثابت می‌نماید، و آشکار می‌سازد که این ادعا واقعیتهایی ندارد، و این محبت تو خالی و دروغین فایده و بهره‌ای ندارد.

و ما خاشعانه و آرزومندانه از خدای تعالی مسالت داریم که دل‌های ما را از محبت خویش و پیامبرش آکنده نماید، محبت صادقانه و خالصانه‌ای که هم خدای تعالی و هم پیامبر بزرگوارش را از ما خرسند گرداند، تا خوشبخت و سعادت‌مند دو جهان باشیم.

اکنون هنگام آن است تا آنچه را که پیش از این وعده کرده بودم، یعنی نمونه‌هایی از محبت اصحاب رسول خدا ﷺ را نسبت به وی بیان نمایم که بیانگر عظمت محبت و اطاعت و فرمانبرداری و فداکاری آنان است.

قصدم ندارم تمام آنچه را که در باره محبت اصحاب پیامبر ﷺ نوشته شده است بنویسم و بیان کنم، زیرا آن دریایی پهناور است که ساحل و کرانه آن ناپیدا است. آنها (مطالب گذشته) تنها نوشته‌ها و گزیده‌هایی است که از این کتاب و آن کتاب انتخاب کرده‌ام، هنگامی که آنها را می‌خواندم بسیار شگفت‌زده بودم. و ای برادر مسلمان، من نیز دوست می‌داشتم تا تو را در این شگفتی با خود شریک گردانم، شاید همچنانکه مرا به شگفتی واداشت، ترا هم به شگفتی بیفکند تا همه ما را در عمل کردن به آنها الگوی دیگران گرداند.

فصل دوم:

در محبت ابوبکر صدیق

آنچه را ابوبکر رضی الله عنه صحابی نخستین در روز اول هجرت انجام داد، برای بزرگ مقامش بسنده است، وسایل لازم هجرت را آماده کرد و تمام ثروتش را برای هجرت ذخیره نمود و پیوسته در انتظار فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله بود، تا این که پیامبر او را آگاه گردانید که خداوند اجازه هجرت به او داده است، پس ابوبکر رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست تا همسفر او باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: تو همسفرم هستی. ابوبکر رضی الله عنه از سرور و شادمانی فراوان به گریه افتاد، حضرت عایشه رضی الله عنها فرمود: سوگند به خدا تا پیش از آن روز که ابوبکر رضی الله عنه را دیدم که از شادی می گریست، تصور نمی کردم کسی از شادمانی به گریه افتد.

و هنگامی که این دو مهاجر بزرگوار به غار ثور رسیدند، ابوبکر رضی الله عنه به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود: در جای خود بمان، تا به خاطر حفظ سلامتی تو در داخل غار جستجو کنم، پس ابوبکر رضی الله عنه داخل غار شد تا داخل غار را از آنچه به رسول خدا آزار برساند، پاک گرداند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وارد غار شد، و هر دو در آنجا ماندند.

حزن و اندوه زیاد ابوبکر رضی الله عنه از آزار رسیدن به پیامبر صلی الله علیه و آله

وقتی جستجوکنندگان قریش به نزدیک آنان رسیدند، اندوه شدیدی و سختی ابوبکر را فرا گرفت، در آن حال پیامبر صلی الله علیه و آله با او اطمینان داد و او را آرام گردانید. ابوبکر رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند که برخورد نمی ترسم، ترس من از آن است که آنچه را که خوش نمی دارم در باره تو اتفاق بیفتد بینم. پس پیامبر با این آیه به او پاسخ گفت که «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»^(۱). «اندوه مدار، خدا با ماست» و همچنین فرمود: ای ابوبکر رضی الله عنه! نسبت به دو نفر که خدای سومین ایشان است، چه می اندیشی؟ سپس رسول گرامی صلی الله علیه و آله او را نواخت و برایش سکینه و آرامش را از خداوند درخواست کرد، سپس از سوی خدای آرامش و سکونی بر او نازل شد و ابوبکر صدیق رضی الله عنه از شرف نزول این آیه بهره مند گردید. «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ

(۱) - سوره توبه، آیه ۴۰.

عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ ۗ^۱
 وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۳۳﴾^(۱). «پس خدا آرامش خود را
 بر او فرستاد و او را با سپاهسانی که آنها را نمی‌دید تایید کرد، و کلمه کسانی را
 که کفر ورزیدند پست‌تر گردانید، و کلمه خداست که برتر است و خدا
 شکست‌ناپذیر و حکیم است.»

و به سبب نزول این آیه از شرف همدمی و هم‌نشینی و رفاقت پیامبر ﷺ
 برخوردار گردید. ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنِّي أَنَا اللَّهُ مَعَنَا﴾ «وقتی به همراه
 خود می‌گفت اندوه مدار، خدا با ماست» امام قرطبی در تفسیرش بر آیه: ﴿إِلَّا
 تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ...﴾ «اگر او (پیامبر ﷺ) را یاری نکنید، قطعاً خدا او را
 یاری می‌کرد» چنین گفته است: به راستی که خدا پیامبر ﷺ را به وسیله رفیق و
 یارش ابوبکر ﷺ یاری کرد، به این صورت که همدم و انیس او در غار بود، او را
 بر دوش گرفت، به او وفادار بود و با بذل مال و ثروت و جانش وی را محافظت
 کرد.

لیث بن سعد گفت: هیچ‌یک از پیامبران یار و همدمی مانند ابوبکر صدیق ﷺ
 نداشته اند، و دوست دارم به همین مناسبت آنچه را که قرطبی گفته است بیان
 نمایم که فرار به خاطر حفظ دین و پنهان شدن از دشمن جایز و روا می‌باشد.
 و هم او (قرطبی) گفت: حادثه هجرت دلیلی است که پنهان شدن انسان در
 غارها و جاهای دیگر و فرار از دشمنان به خاطر حفظ دین جایز است، نه آن که با
 صرف توکل بر خدا و تسلیم شدن به قضای او، خود را به دشمن واگذارد.

اعتراف حضرت عمر ﷺ به فداکاری ابوبکر ﷺ:

عمر ﷺ به این از خودگذشتگی و فداکاری‌های بزرگی که ابوبکر ﷺ برای
 پیامبر ﷺ در روز هجرتش انجام داد، اقرار نمود.

(۱) - سورة توبه، آیه ۴۰.

بیهقی از ابن سیرین نقل کرد که گفت: در دوره خلافت عمر گروهی خاطره‌هایی را بیان می‌کردند که گویا عمر رضی الله عنه را فاضل‌تر و بزرگتر از ابوبکر رضی الله عنه می‌دانستند، آن خبر به عمر رضی الله عنه رسید، عمر رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند، کاری که ابوبکر رضی الله عنه در شب هجرت انجام داد، ثوابش از عمل تمام خاندان عمر رضی الله عنه بیشتر است.

شبی که پیامبر صلی الله علیه و آله همراه ابوبکر رضی الله عنه به غار ثور رفت، ابوبکر رضی الله عنه گاهی در جلو و زمانی پشت سر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت می‌کرد، تا آنجا که پیغمبر صلی الله علیه و آله متوجه شد و فرمود: ای ابوبکر رضی الله عنه! ترا چه شده است که گاه در جلو و گاه پشت سر من حرکت می‌کنی؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: هنگامی که از جستجوکنندگان تو یاد می‌آورم پشت سر تو حرکت می‌کنم، اما زمانی که به یاد دشمنانی که در کمین می‌باشند می‌افتم، در جلو تو حرکت می‌کنم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوبکر! اگر خطری پیش آید، دوست می‌داری آن آسیب برای من باشد یا برای تو؟ ابوبکر گفت: سوگند به خدایی که ترا به حق به پیامبری برانگیخت و مبعوث کرد، دوست دارم برای من باشد.

و هنگامی که به غار ثور رسیدند، ابوبکر گفت: ای رسول خدا! در جای خود توقف کن، تا داخل غار را بررسی کنم، پس وارد غار شد و آن را بررسی کرد و برگشت، ناگاه یادش آمد که سوراخ‌های داخل غار را بازرسی نکرده است، دیگر باره گفت: ای رسول خدا! در این مکان بمان، سپس وارد غار شد و سوراخ‌ها را بست، و بعد گفت ای رسول خدا! به داخل غار فرود آی، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وارد غار شد. سپس عمر گفت: سوگند به کسی که جان من در دست اوست، فداکاری ابوبکر در آن شب برتر از تمام کردار نیک خاندان عمر است^(۱).

گریه ابوبکر صدیق از بیم سوء قصد سراقه به جان پیامبر صلی الله علیه و آله

ابوبکر صدیق در غار ماند و با همه توانش مدت سه روز از پیامبر مواظبت کرد، در روز سوم هنگامی که دانستند، دیگر به دنبال‌شان نیستند و اوضاع آرام

(۱) - حاکم و بغوی و ابن کثیر آن را روایت کرده‌اند.

شده است، و این که خدای تعالی به معجزه مشهور غار ثور رسول گرامی را حفظ کرد و نجات داد، دو مهاجر به قصد شهر مدینه غار را ترک کردند. قریش از این که به مراد خود نرسیدند و آنان را نیافتند، سرگردان و متحیر شدند، خشم و کینه قریش بیشتر شد و به حالت انفجار رسید، و صد شتر پاداش و مزدگانی برای کسی که پیامبر ﷺ را به آنان بازگرداند، تعیین کردند. یکی از پهلوانان بی باک قریش به نام سراقه بن مالک از این جایزه بزرگی که مردمان را فریب می داد و برای دست یافتنش آنها را به هر گناه و جنایتی برمی انگیخت، آگاهی یافت. لباس رزم بر تن کرد و سلاح برداشت و در میانه راه به آن دو مهاجر (پیامبر و ابوبکر) رسید، و یقین کرد که به خواسته اش دست یافته است، و به زودی این جایزه فریبنده و جذاب را به دست خواهد آورد.

ناکامی و ناامیدی سراقه را غافل گیر کرد:

سراقه در این لحظات ناشناخته با خوشحالی زیاد به سر می برد، زیرا او مطمئن بود که در هدف و خواسته اش موفق و پیروز است، و مسلماً آن دو را خواهد یافت و آنان را به مکه باز می گرداند، و اگر بخواهند از خود دفاع کنند آنها را به قتل می رساند، هنگامی که در این آرزوی شیرین و گوارا بود ناگاه اسب را هوارش سخت بر زمین خورد و سراقه از پشت آن به شدت فرو افتاد، سوار نامدار و دلاور خود را بازیافت و عزمش را جزم کرد و کوشید تا غنیمت از دستش نرود، پس برخاست و بر اسبش نشست و برای تاختن بر آنها خود را آماده کرد. در این هنگام ابوبکر چون سوار شجاع و بی باک را دید که به اندازه فاصله یک یا دو نیزه به آنها نزدیک شده است، به گریه افتاد؛ پیامبر چون دوستش را گریان دید، از او پرسید که چرا گریه می کنی؟ ابوبکر گفت: سوگند به خدا که بر خود گریه نمی کنم، اما به خاطر سلامتی تو گریه می کنم، پس پیامبر ﷺ به او اطمینان داد که آسیبی به آنان نخواهد رسید، و روی به سوی سوار آورد و به زیان او دعا کرد و گفت: پروردگارا! به آنچه دوست داری و می خواهی، ما را از گزند او در امان دار. در همین حال یاری الهی فرا رسید و چهار پای اسب سراقه تا سینه و شکم در زمین فرو رفت.

اینجا سراقه یقین پیدا کرد که ناکام ماند و به مراد خود نرسید و آرزوهایش برباد رفت، و بی گمان خدای تعالی پیامبرش را از هر آسیب و بدی حفظ می کند. هنگام روی دادن این حادثه، سراقه به سوی پیامبر گرامی ﷺ روی آورد و گفت: ای محمد ﷺ! به یقین دانستم که این حادثه به سبب تو می باشد، پس از خدای بخواه، از این وضعیتی که دارم مرا برهان؛ سوگند به خدا کسانی را که پشت سر من در تعقیب تو هستند، گمراه می کنم، سپس از رسول خدا ﷺ خواهش کرد، نامه ای برایش بنویسد، تا پیمانی و قراردادی میان هردو باشد. سپس پیامبر برای او دعا کرد، و اسب سراقه را از زمین رها کرد و از ابوبکر خواست تا بر استخوان یا سفالی تعهدی برایش بنویسد، پس نامه را نوشت و به سوی او انداخت، پس سراقه در حالی که آرزوهایش برباد رفته بود، نامه را گرفت و شخصاً به گمراه کردن کسانی که در تعقیب آن مهاجر بزرگوار بودند پرداخت.

ابوبکر فوراً فرمان پیامبر را انجام می دهد:

از جمله محبت راستین و صادقانه ابوبکر ﷺ نسبت به پیامبر خدا ﷺ آن است که پیش از هجرت به اشاره پیامبر بلال را از عذاب و شکنجه آزاد کرد. عطا و ضحاک از ابن عباس روایت کردند که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: مشرکان بلال رضی الله عنه را شکنجه می کردند، در حالی که بلال أحد، أحد بر زبان می راند، و پیامبر از کنار او گذر کرد و فرمود: أحد، یعنی این که خدای تعالی ترا از عذاب می رهااند. سپس پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوبکر! بدان که بلال در راه خدا شکنجه می شود، ابوبکر دانست که منظور پیامبر چیست و چه می خواهد، پس ابوبکر به خانه اش بازگشت و مقداری طلا برداشت و نزد امیه بن خلف (مالک بلال) رفت و گفت: آیا بلال را به من می فروشی؟ او گفت: آری، پس ابوبکر بلال را خرید و آزاد کرد.

سعید بن مسیب گفت: خبر یافتیم که آن وقت که ابوبکر رضی الله عنه به امیه بن خلف گفت، آیا بلال را به من می فروشی، امیه در پاسخ گفت: بله او را در ازای نسطاس می فروشم. (و نسطاس بنده ابوبکر رضی الله عنه بود که ده هزار دینار و غلامان و کنیزان و چهارپایانی داشت و مشرک بود؛ و ابوبکر او را در ازای این که دارائی و ثروتش

از آن خودش باشد به اسلام فرا خواند و او نپذیرفت) پس ابوبکر او را با بلال معاوضه کرد، پس از آن گفتند: ابوبکر این کار را به این سبب انجام داد که بلال یاور او باشد، و در این باره آیه نازل شد: ﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ إِلَّا أَتْبَعَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ﴿۳۷﴾ وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ﴿۳۸﴾﴾^(۱). «هیچکس را به قصد پاداش یافتن نعمت نمی‌بخشد و جز خواستن رضای پروردگارش که بسی برتر است منظوری ندارد، و قطعاً به زودی خوشنود خواهد شد» یعنی به زودی در بهشت پاداشی به ابوبکر داده می‌شود که از آن خوشنود گردد، و چندین برابر آنچه بخشیده بود، خدا به او پاداش می‌دهد.

ابوحنان تیمی از پدرش و او از حضرت علی رضی الله عنه روایت کرد که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «رحم الله أبا بكر، زوجني ابنته، وحملني إلى دار الهجرة، وأعتق بلالاً من ماله»^(۲). «خدا ابوبکر را ببخشد که دخترش را به عقد من درآورد و مرا بر دوش گرفت و به مدینه بُرد و با دادن مالش بلال را آزاد کرد».

آری، خدا ابوبکر را رحمت کند، به راستی محبتش بسیار صادقانه بود، تمام ثروتش را در راه خدا تقدیم کرد و بخشید، خانواده اش را (به خاطر دین) رها کرد و جانش را در خطر مرگی قطعی که در کمین او بود نهاد، و حتی یک لحظه هم به خاطر جان خویش ترس و هراسی او را فرا نگرفت، خوف و هراس او تنها به خاطر محبوبش (رسول الله) و دین و شریعتش بود. آنگونه که در برخی از گزارش‌ها و سخنانش آن را آشکارا و واضح بیان کرد و گفت: سوگند به خدا ای پیامبر! بر جان خود نمی‌ترسم، اگر من کشته شوم، فقط یک مرد کشته شده است، اما اگر به تو آسیب و زبانی برسد، همانا که دین و شریعتی نابود می‌شود. بدان سبب خدای تعالی به صدق و راستی و اخلاص ابوبکر رضی الله عنه آگاه بود، و لذا خدای سبحانه و تعالی پاداشی که او را خوشنود گرداند به او عطا کرد.

و برای ابوبکر این افتخار کافی است که خدای بزرگوار به بخشش خالصانه او و این که ابوبکر در این کار تنها رضای خدا را در نظر داشت، گواهی داد، زمانی

(۱) - سوره لیل، آیه ۱۹ تا ۲۱.

(۲) - تفسیر قرطبی، جلد ۲۰، ص ۸۹.

که مشرکان ابوبکر را متهم کردند که اقدامش در خریدن بلال این بوده است که بلال یاور او باشد، خدای بزرگوار آنان را تکذیب کرد و آیاتی را نازل فرمود که گواه عمل خالصانه ابوبکر بود.

برادر مسلمانم! آنگونه که قبلاً گفته شد، به راستی قصد من گفتگو و بحث از اعمال فداکاری‌های و جهاد ابوبکر نیست، زیرا آن کوشش سپاس نهاده‌ایست که در کتاب‌های تاریخ و سیره‌ها به تفصیل از آن بحث شده است. اینها تنها تکه‌ها و قطعه‌هایی است که به محبت و از خود گذشتگی ابوبکر پیوسته است، و از کتابی که من در صدد تألیف آن می‌باشم برگزیده ام.

و خداوند ابوبکر آن رفیق دوم در غار آن دوستدار پیامبر و آن مجاهد در راه خدا و آن وزیر و خلیفه پیامبر ﷺ را رحمت کند.

فصل سوم:

در باره محبت عمر رضی الله عنه نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله

آن گفتگوی مختصر و کوتاه عمر با پیامبر ثابت می کند که عمر رضی الله عنه پیامبر صلی الله علیه و آله را بیشتر از جان خود دوست می داشته است، و مرا از نوشتن مطالبی در باره محبت عمر نسبت به پیامبر خدا بی نیاز می کند.

بخاری از عبدالله بن هشام روایت می کند که او گفت: ما همراه پیامبر بودیم، در حالی که او دست عمر بن خطاب را گرفته بود، در همان موقع عمر به او گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! به راستی که تو نزد من جز جانم، از هر چیزی دوست داشتنی تر و عزیزتری. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خیر، سوگند به کسی که جان من در دست و اختیار اوست، (این دوستی راست نیاید) مگر این که من نزد تو از جانت هم عزیزتر باشم، پس عمر به او گفت: به خدا سوگند به راستی که اکنون تو نزد من از جانم نیز محبوب تر هستی، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمر! اکنون (به محبت و دوستداری حقیقی رسیدی)^(۱).

گاهی از این گفتگو چنین توهم می شود که عمر پیش از آن پیامبر را بیشتر از خود دوست نداشته است، اما بررسی واقعیت برای ما ثابت می کند و روشن می نماید که محبت رسول گرامی صلی الله علیه و آله در قلب و دل عمر ثابت بوده و بر هر چیزی برتری داشته است.

نکته تازه در این مطلب دریافت و آگاهی عمر به این محبت بود، و توضیح بیشتر این نکته آن است که در ابتدای امر او خود را در برابر دوستداری مال و فرزند و همسر و خویشان و خانه و تجارت، آزمود و دریافت که محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حب همه اینها برتری دارد، و پس از آن هرگز سخن و داستان مقایسه میان محبت پیامبر و حب خویشتن به دل عمر خطور نکرده بود، و هرگز جسارت نمی کرد که در این امر قضاوت نماید، بلکه خود را از این مقایسه بر حذر و جدا می داشت: به خاطر سکوت از داوری در باره چیزی که هنوز آن را نیاز موده بود. و این (سکوت) به منزله نفی برتری محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر وجود خویشتن نبود.

(۱) - صحیح بخاری، در اوایل کتاب ایمان و نذور.

زمانی که پیامبر ﷺ او را از این امر آگاه کرد، پس اندیشید و مقایسه کرد و به درون خود مراجعه نمود، ناگاه دریافت که محبت پیامبر بر محبت خویش رجحان و برتری دارد. و این چیزی بود که عمر از آن غفلت ورزیده بود و تاکنون آن را نیازموده بود، و این بدان معنی نیست که وجود عمر از محبت پیامبر پرداخته و خالی بوده است.

پس فرموده‌ی پیامبر از «اکنون ای عمر به محبت حقیقی رسیدی» به این معنی است که اکنون درست گفתי و آنچه را که در درونت بود نیکو بیان کردی. از نتایج این اظهار دوستی که میان پیامبر و عمر رد و بدل گردید، این است که پیامبر از او درخواست کرد که در دعایش او را به یاد آورد و فراموش نکند و بی‌نصیب نگرداند. عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: از پیامبر اجازه حج عمره را درخواست کردم، او به من اجازه داد و فرمود: ای برادرم! در دُعایت ما را فراموش نکن، پس عمر گفت: پیامبر کلمه‌ای را فرمود که ثروت همه دنیا به اندازه این سخن من را خرسند و خوشحال نگردانید^(۱).

مزاحی دل‌انگیز:

ای برادر گرامی! به این مزاح دل‌انگیز و مهربانی عاطفی و شادی آور نظر کن که پیامبر آن را به اطلاع عمر رسانید:

ابوهریره رضی الله عنه گفت: پیامبر فرمود: در حالی که خواب بودم، خود را در بهشت دیدم، و ناگاه زنی را دیدم که در کنار قصری وضو می‌گرفت، پس گفتم: این کاخ از آن کیست؟ در جواب گفتند: از آن عمر بن خطاب است، پس غیرت و حساسیت عمر را به یاد آوردم و به عقب برگشتم، عمر گریست، گفت: ای رسول خدا ﷺ! آیا بر تو رشک برم و حسد ورزم؟

ابوهریره گفت: عمر و همه ما با پیامبر ﷺ در آن مجلس گریستیم، سپس عمر گفت: ای رسول خدا ﷺ پدر و مادرم به فدایت، آیا نسبت به تو رشک برم؟^(۲).

(۱) - ابوداود و ترمذی روایت کرده اند.

(۲) - روایت از بخاری و مسلم.

خواب نبوی:

این (که ذیلاً می آید) خوابی است که پیامبر آن را دیده است و بر عظمت و بزرگی این دو مرد ابوبکر و عمر دلالت دارد، و نیز بر آنچه که مسلمانان از خلافت و امارت و نیکی رفتار و روش ایشان بهره مند شده اند، دلالت می نماید، و آن فقط به سبب هم نشینی و همدمی با پیامبر و دوستداری وی به وجود آمده است.

ابوهریره رضی الله عنه گفت: از پیامبر شنیدم که او فرمود: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتَنِي عَلَى قَلْبِ وَعَلَيْهَا ذُلٌّ، فَنَزَعْتُ مِنْهَا مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ أَخَذَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ فَنَزَعَ مِنْهَا ذُؤُوبًا أَوْ ذُؤُوبَيْنِ، وَفِي نَزْعِهِ ضَعْفٌ وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، ثُمَّ اسْتَحَالَتْ غَرْبًا، فَأَخَذَهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَلَمْ أَرْ عَبْرِيًّا مِنَ النَّاسِ يَنْزِعُ نَزْعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بَعْظَنَ» وَفِي رِوَايَةٍ: «فَلَمْ يَزَلْ يَنْزِعُ، حَتَّى تَوَلَّى النَّاسُ وَالْحَوْضُ يَنْفَجِرُ»^(۱).

در حالی که خواب بودم، خود را کنار چاهی قدیمی و سرنپوشیده دیدم که سطلی کنار آن بود، تا آنجا که خدا خواست آب از آن بیرون کشیدم، سپس پسر ابی قحافه (ابوبکر) آن را گرفت، یک یا دو سطل آب از آن چاه بیرون کشید، و در بیرون آوردن آب ضعف و ناتوانی مشاهده می شد، خدا او را ببخشاید، سپس تبدیل به سطل بزرگی شد و عمر بن خطاب آن را گرفت و هرگز از مردم کسی را ندیدم که مانند عمر با این توان و قدرت آب را از چاه بیرون کشد، و تا آنجا آب بیرون کشید که مردمان شترها را سیراب کردند و آنها را به استراحت گاه شان راندند. و در روایت دیگر گفته شده است که (عمر) پیوسته و مداوم آب را بیرون می کشید تا این که مردم (سیراب) برگشتند و آبگیر هم از آب لبریز شد.

امام نووی رحمته الله گفت: علما گفته اند: این خواب نمونه آشکاری است بر آنچه که در زمان خلافت ابوبکر و عمر روی داد، و نیز در نیکی اخلاق شان و نمایان شدن نتایج مثبت رفتار و روش آنان و بهره مند شدن مردمان در مدت خلافت شان، و همه اینها از برکت هم نشینی و دوستداری صادقانه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.

(۱) - روایت از بخاری و مسلم.

پیامبر شارع و صاحب امر و دستور بود، و آن را به بهترین وجه ممکن انجام داد، و اساس و پایه‌های اسلام را تثبیت کرد و کارها را سر و سامان داد و اصول و فروع اسلام را آشکار کرد و روشن گردانید، و مردمان دسته دسته به دین خدا درآمدند و خداوند در این باره فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^(۱). «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما به عنوان آئینی برگزیدم».

پس پیامبر وفات یافت و ابوبکر رضی الله عنه دو سال و چند ماه جانشین او شد، و از ذنوباً (در حدیث یاد شده) منظور مدت زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه بوده و در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه جنگ با اهل رده و ریشه کن کردن آنها و گسترش اسلام روی داد.

پس از این که ابوبکر وفات یافت، عمر جانشین او شد، پس اسلام در زمان خلافت عمر رضی الله عنه گسترش یافت و او چیزهایی را از قوانین و امور کشورداری ایجاد نمود که قبلاً نظیر و مانندی نداشت.

و منظور پیامبر از قلیب (چاه) امور مسلمین بود، زیرا از آب زندگی و سامان مردمان مراد است، و امارات و فرمانروایی او به کسی که به مردمان آب می‌دهد تشبیه شده است، و اقدام او برای امنیت و تدبیر کارهای مسلمانان به سقایت و آب‌دادن به ایشان تشبیه گردیده است.

و سخن پیامبر در باره ابوبکر به این عبارت که در بیرون آوردن آب کاملاً توانا نبود، به معنی کاستن از شخصیت و بزرگی ابوبکر و یا برتری دادن عمر بر او نیست. و منظور از این عبارت تنها بازگو کردن و خبردادن از مدت خلافت‌شان بوده است، و استفاده بیشتر مردم در زمان خلافت عمر به سبب این که طول خلافت عمر بیشتر بوده است و نیز به خاطر گسترش اسلام و شهرهای آن و

(۱) - سوره مائده، آیه ۳.

ثروت‌ها و غنایم و فتوحات مسلمین و نیز ایجاد شهرها و تدوین دواوین دولتی و امور کشوری و لشکری.

و اما در این سخن پیامبر ﷺ که فرمود: خدای ابوبکر را ببخشاید، نقص و ایراد بر ابوبکر نیست، و اشاره‌ای که به گناه او ندارد، و آن تنها سخن و کلام مصطلحی بوده است که مسلمانان به هنگام گفتگو باهم آن را ادا می‌کردند و تکیه‌گاهی بوده است در کلام‌شان، و چه تکیه‌گاهی زیبا و نیکویی بوده است. در صحیح مسلم روایت است که آن کلمه‌ای بوده است که مسلمانان هنگام آغاز سخن آن را بر زبان جاری می‌کردند که چنین کاری انجام ده و خدا ترا ببخشاید.

دانیان استدلال کرده اند که در تمام این احادیث اعلام خلافت ابوبکر و عمر و درستی آن و نیز توصیف چگونگی خلافت آنان و بهره‌مندی مسلمانان از آن می‌باشد.

خداوند از عمر که دوستدار پیامبر ﷺ بود راضی باد، و نیز راضی باد از او که وزیر و یاور پیامبر ﷺ بود، و راضی باد از او که دلیر و قهرمان بود، و نیز راضی باد از او که امیر عادل و منصف مسلمانان بود.

فصل چهارم:

در باره محبت عثمان رضی الله عنه

عثمان بن عفان بن ابوالعباس اموی قریشی، دارای اخلاقِ پسندیده و روش نیکو و باشرم و پارسا بود، و از جمله پیشگامان به دین اسلام بود، در همه غزوه‌ها همراه با پیامبر بود، مگر در غزوه بدر که به دلیل بیماری همسرش (رقیه) دختر پیامبر نتوانست در آن غزوه شرکت کند. و پیامبر ﷺ دو دختر خویش (رقیه و ام کلثوم) را به عقد وی درآورد. و فرمود: ﷺ اگر دختر سومی داشتم او را به عقد عثمان درمی‌آوردم، و در روایتی دیگر آمده است که اگر چهل دختر نیز داشتم آنها را به عقد عثمان درمی‌آوردم.

و او سفیر و نماینده میان پیامبر و قریش در حج عمره حدیبیه بود، و هنگامی که اصحاب با پیامبر ﷺ بیعت کردند تا پای مرگ پایداری کنند و او را تنها نگذارند (و عثمان در آن وقت به عنوان نماینده پیامبر در مکه با قریش در باره صلح مذاکره می‌کرد و در آن بیعت حضور نداشت) پیامبر ﷺ فرمود: به راستی که عثمان به دنبال انجام کار و خواسته خدا و پیامبر است، و دست راستش را بر روی دست چپش نهاد و گفت: این به جای دست راست عثمان بر روی دست چپ اوست. لذا دست پیامبر به جای دست عثمان در آن بیعت بهتر از دست‌های اصحاب در آن بیعت بود.

و همه اینها دلیل قاطعی است، بر محبت بسیار عمیق و ژرفی که میان پیامبر و عثمان وجود داشته است، اما این محبت عثمان را وامی‌دارد که دلیل تازه دیگری را بر علاقه و شدت محبتش به پیامبر ارائه دهد. بنابراین، از دارائی و ثروتش مخارج و هزینه هنگفت جیش العسرة را می‌پردازد و چاه رومه را خریداری می‌کند و آن را برای آشامیدن و شرب مسلمانان وقف می‌گرداند، تا در آن موارد پاسخگوی درخواست پیامبر باشد، و نیز از ثروتش برای توسعه مسجد رسول خدا هزینه می‌نماید.

ترمذی از عبدالرحمن بن حباب روایت می‌کند که گفت: «در خدمت پیامبر ﷺ بود در آن موقعی که او مسلمانان را به تهیه و تجهیز لشکر پرهزینه به نام جیش العسرة وامی‌داشت و تشویق می‌کرد، در آن هنگام عثمان به پا خاست و گفت: ای

رسول خدا! تهیه و تجهیز صد شتر با وسایلی از قبیل: زین، عرق گیر و باروبنه سفر، در راه خدا بر عهده من است، سپس دیگر بار پیامبر مردم را به تجهیز لشکر تشویق فرمود، باز عثمان برخاست و گفت: تهیه دو یست شتر با همه وسایل آن به عهده من است، مرتبه دیگر پیامبر اصحاب را به تجهیز لشکر تشویق می فرمود، این بار هم عثمان برخاست و گفت: صد شتر دیگر با همه وسایل می پردازم، پس از آن من پیامبر را دیدم که از منبر پائین آمد در حالی که می فرمود: پس از این آنچه عثمان انجام می دهد، گناهی بر او نیست» (یعنی با این کار خداوند عثمان را بخشیده است).

وقتی پیامبر وارد مدینه شد، جز چاه رومه آبی گوارا و قابل شرب در آنجا نبود، پیامبر گفت: چه کسی آن را می خرد و در اختیار مسلمانان قرار می دهد، تا با این کار در برابر سطل خویش و سطل های مسلمانان دیگر در بهشت پاداش بیشتر و بهتر از آنها بیابد؟ پس عثمان آن را خرید و در اختیار مسلمانان گذاشت. و رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ يَشْتَرِي بُقْعَةَ آلِ فُلَانٍ فَيَزِيْدُهَا فِي الْمَسْجِدِ بِخَيْرٍ لَهُ مِنْهَا فِي الْجَنَّةِ» «کسی هست که بقعه آل فلان را خریداری و آن را به مسجد اضافه نماید، تا پاداش بهتری از آن در بهشت دریافت دارد؟» پس عثمان آن را به بیست هزار یا بیست و پنج هزار خرید و آن را به مسجد پیامبر واگذار نمود^(۱).

این هزینه های بزرگ و بذل و بخشش های سخاوتمندانه که بهشت را به شهادت رسول خدا و گواهی او برای صاحبش واجب و قطعی کرده است، قطعاً برایمان استوار و باور قوی و ژرف به وعده خدا و پیامبرش دلالت دارد، و در نتیجه بر محبت بسیار نسبت به پیامبر نیز گواه است که او را بر آن همه بخشش با اطمینان و خوشنودی کامل و آرزوی جلب رضایت محبوب گرامی واداشته است.

و ثروت - چنانکه گویند - آن شاهرگ مهم و اساس و پایه زندگی است که نفس انسان را بر حرص و آزمندبودن و بخل ورزیدن و دفاع کردن از آن وامی دارد. و آدمی بر پایه سرشت و فطرتش مال را دوست دارد، و بر افزایش آن

(۱) - روایت از ترمذی و نسایی.

حریص و آزمند است و در بذل و بخشش آن خست و بخل می‌ورزد، و خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنَّهُ لِحُبِّ لَحْيٍ لَّخَيْرٍ لَّشَدِيدٌ﴾^(۱). «و به راستی او سخت شیفته مال است» و نیز می‌فرماید: ﴿قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ﴾^(۲). «بگو اگر شما مالک گنجینه‌های رحمت پروردگارم بودید، باز هم از بیم خرج کردن قطعاً امساک می‌ورزیدید».

و عثمان دستش را در بذل و بخشش مال گشود و با رضایت و اطمینان کامل مقادیر فراوان از مال خویش را هزینه کرد و بخشید و این ممکن نمی‌گشت، مگر به سبب و علتی بسیار نیرومند که او را بر سرشت و فطرتش در مال دوستی و ثروت‌اندوزی و جمع‌آوری آن غالب و پیروز گردانید.

و آن علت محرک و برانگیزاننده، جز محبت خدا و رسول او و یقین و باور کامل عثمان به وعده خدا و پیامبرش نبود، و بدان سبب حضرت عثمان نیکوترین پیشوا و راهنما برای کسانی است که پس از او می‌آیند (و رهبری جامعه را در دست می‌گیرند) از کسانی که اموال را اندوخته می‌کنند، و حال این که مردم برای طرح‌های اقتصادی و امور خویش بدان نیاز دارند، و نیز برای منافع عمومی که هستی ملت را حفظ می‌کند و توان و قدرت او را در مقابل دشمنان غالب و نیرومند می‌گرداند.

این هزینه‌هایی که عثمان در تهیه و تجهیز جیش العسره صرف کرد، و تاریخ آن را ثبت و یادداشت کرده است، و در باره آن روایات زیادی آمده است که یکی از آن روایات گوید: او از ثروت خویش ۱ بر ۳ مخارج آن لشکر را فراهم آورد، و حال آن که تعداد آن لشکر سی هزار و به قولی چهل هزار و به گفته دیگر هفتاد هزار نفر بود.

(۱) - سورة العاديات، آية ۸.

(۲) - سورة الإسراء، آية ۱۰۰.

پس خدا از عثمان سومین خلیفه راشدین خوشنود باد، و نیز خدا از عثمان خوشنود باد که همسر دو دختر پیامبر و داماد سید و سرور همه مردمان جهان بود، و نیز خدا از او راضی باد که بهترین پیشوا در بذل و بخشش در راه خدا بود.

فصل پنجم:**در باره محبت علی علیه السلام**

علی پسر ابوطالب پسر عبدالمطلب و پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله است، و اول کسی بود از نوجوانان که اسلام را پذیرفت، برای او شرف و افتخار بزرگی است که هنگام مهاجرت پیامبر به مدینه در بستر او خوابید تا آن که آنان که در کمین پیامبر نشسته بودند و قصد حمله به او را داشتند، به نبودن او در خانه اش پی نبرند، و اماناتی را که نزد پیامبر بود، به صاحبانش بازگردانید و سپس به مدینه مهاجرت کرد. علی داماد پیامبر و همسر دختر او فاطمه علیها السلام بود، او از مقام والا و شایسته‌ای در همه غزوات برخوردار بود که بر هیچکس پوشیده نیست، زیرا او شجاع و پیش رو بود و بی‌باکانه در سختی‌ها و مشکلات میدان جنگ وارد می‌شد و ترس و هراسی از پهلوانان و دلاوران نداشت، و پس از آن خلیفه چهارم مسلمانان شد.

اسلام آوردن علی علیه السلام

و داستان اسلام آوردن علی علیه السلام واقعه‌ای شگفت‌آور و دلپذیر بود، و از او سخنانی است که براندیشه استوار و منطق درست و سالم او دلالت دارد.

مورخان روایت می‌کنند که هنگامی که خدای تعالی محمد صلی الله علیه و آله را به این دین جدید مشرف گردانید خدیجه علیها السلام اولین زنی بود که بر مسلمان شدن شتافت، زیرا او از همسرش اخلاق بس نیکو و مکارم بسیاری می‌دید.

روزی در همان حالی که محمد و خدیجه مشغول خواندن نماز بودند ناگاه علی ابن ابی طالب وارد شد و آنها را در حال رکوع و سجود دید و آن دو در نمازشان از آن آیاتی که در آن روز به پیامبر وحی شده بود تلاوت می‌کردند، علی نوجوان در حالی که شگفت زده و مبهوت بود، توقف کرد تا نمازشان را به پایان بردند، سپس از آنان پرسید: چه کسی را سجده می‌کردید؟ محمد صلی الله علیه و آله گفت: به خدایی که مرا به پیامبری برانگیخت، سجده می‌بریم و او مرا فرمان داد که مردمان را به سوی اسلام دعوت کنم. سپس محمد صلی الله علیه و آله پسر عمویش را به پرستش خدای یگانه و بی‌همتا و دینی که برای آن مبعوث شده بود، و نفی بت پرستی فرا

خواند، و پیامبر ﷺ آنچه از قرآن را که تا آن زمان به او وحی شده بود، برایش خواند.

پس از آن حضرت علی با خود اندیشید و زیبایی‌ها و اعجاز آیات قرآنکریم او را به شگفتی واداشت و از پسر عمویش - پیامبر - مهلت خواست تا با پدرش ابوطالب مشورت کند، پس آن شب را با اضطراب و نگرانی و خاطری آشفته به سر برد و زمانی که صبح فرا رسید به پیامبر خبر داد که از او پیروی می‌کند و به آنچه پیامبر آورده است، بی‌آن که به نظر ابوطالب نیازی باشد ایمان می‌آورد، پس علی ﷺ پی در پی می‌گفت:

خدای بی‌آن که با ابوطالب مشورت کند مرا آفرید، پس برای پرستش خدای نیازی به مشورت با ابوطالب ندارم. و بدینگونه حضرت علی اولین مرد یا اولین کسی است که اسلام آورد، و اولین انسانی است که خود و زندگی و جهادش را در راه دینی که آن را گردن نهاد و به آن ایمان آورد، وقف کرد.

نشانه محبت علی ﷺ نسبت به پیامبر ﷺ

عملی که حضرت علی ﷺ در روز هجرت پیامبر گرامی به مدینه انجام داد از بارزترین و آشکارترین کارهایی است که به محبت و فداکاری و از خودگذشتگی عظیم او - کرم الله وجهه - دلالت دارد. به راستی عمل پرخطری که علی در راه عقیده و ایمان در حادثه هجرت انجام داد از نظر قدرت و دلیری از بزرگترین فداکاری‌هاست که تاریخ به یاد دارد و به ثبت رسانده است.

به اینگونه هنگامی که پیامبر تصمیم به هجرت و ترک مکه گرفت، شک و تردید نداشت که مسلماً قریش او را تعقیب خواهد کرد و به جستجویش خواهند پرداخت. بنابراین، پیامبر ﷺ برای مهاجرتش به مدینه سفر از بیراهه را برگزید و همچنین برای سفرش زمان نامشخصی را انتخاب کرد، و آن جوانانی که قریش برای کشتن او آماده کرده بودند، در همان شب منزل او را محاصره کردند که مبدا پیامبر بگریزد.

در آن شب هجرت، محمد ﷺ به طور سری و پنهانی به علی سفارش کرد که لباس خَضْرَمی و سبزرنگ او را بپوشد و در جای او بخوابد، و به او دستور داد که در مکه بماند تا امانت‌ها و سپرده‌هایی را که پیش پیامبر بود، به صاحبانش بازگرداند.

علی در پذیرش درخواست پیامبر ﷺ تردیدی به خود راه نداد و از تقدیم جان خود را در راه محبوبش و به خاطر پیروزی هدف مهمش دریغ نورزید.

به راستی چهل شمشیر در دست مردان قوی و سخت‌گیری که آن محل را احاطه کرده بودند و دل‌هایشان از خشم و کینه و انتقام‌جویی بر محمد و همه کسانی که از او پیروی می‌کردند لبریز و پُر بود، و آرزو و خواست هریک از آنان این بود که شمشیرشان در خون پاک و مطهر محمد ﷺ فرو رود.

به راستی، موضع و خواست این دشمنان کینه‌توز که یک شب طولانی را به نگهبان و پاسداری تا فرارسیدن صبح سپری کرده بودند چه خواهد بود؟ تا هدف مهم خود را با کشتن این مهاجر بزرگ انجام دهند و کار را به اتمام برسانند. سپس از جستجوی‌شان ناکام می‌شوند و به مراد نمی‌رسند، و کسی را می‌یابند که آنها را از هدف‌شان گمراه کرد و به خیال و پندار واداشت که کسی که خوابیده محمد ﷺ است.

آیا این کار علی موجب خشم ایشان نبود تا همه خشم و کینه و دشمنی آنها را برانگیزاند؟ آری، زبانه خشم و کینه آنان فرو نمی‌میرد و خاموش نمی‌شود، مگر با تکه تکه کردن اندام کسی که باعث ناکامی ایشان گردید تا با این عمل کینه درونی ایشان آرام یابد و عوضی باشد از شکست و ناکامی ایشان. و همه این کارها کمترین چیزی بود که انتظار می‌رفت که از این جوانان سراسر کینه و خشم سر بزنند. ولی علی پهلوان، علی شجاع و علی محب و دوستدار پیامبر ﷺ به این خطرها توجه نکرد و نه‌راسید و در بستر محبوبش خوابید و در راه او فداکاری کرد، و به این فداکاری و از خود گذشتگی با جان و دل راضی و خُرسند بود.

و این جوانان قریش از شکاف در محل خواب پیامبر ﷺ را نگاه می‌کردند و می‌پاییدند و مردی را در بستر خواب می‌دیدند، و یقین داشتند که او هنوز نگرینخته است.

ولی پیامبر ﷺ از میان آنان بیرون رفت و هیچیک از ایشان او را ندیدند، چون در آن هنگام پیامبر ﷺ مشتی خاک بر روی آنان پاشید و در همان لحظه خداوند دید و بینایی ایشان را گرفت و این آیه را خواند: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ﴿۸۱﴾ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿۸۲﴾﴾^(۱).

«ما در گردن‌های آنان تا چانه‌هایشان زنجیرهایی نهاده ایم، به طوری که سرهای شان را بالا نگه داشته و دیده فروهشته اند. و ما فراروی آنها سدی و پشت سرشان سدی نهاده و پرده‌ای بر چشمان آنان فرو گسترده ایم، در نتیجه نمی‌توانند ببینند».

از هیبت و عظمت پیامبر جرأت نکردند وارد خانه او شوند، زیرا حرمت واردنشدن به خانه‌های مردم، حتی نزد این جاهلان نیز محفوظ بود. و قانون واردنشدن به خانه‌ها و احترام ساکنان آن و این که نیروهای پلیس آن را محاصره نکنند، نزد ملت‌های متمدن، قانونی معروف و مورد احترام است. و سرانجام صبحگاه آن گروه دریافتند که از علی نگهبانی می‌کرده‌اند نه از رسول خدا، هنگامی علی از خانه بیرون آمد محاصره‌کنندگان ناامید و متحیر شدند، و خدای تعالی او را از آسیب و زیان آنان حفظ کرد و علی اشعاری سرود و با اشاره به آنچه که خدا بر او منت نهاد و نعمت داد فرمود:

وَقَيْتُ بِنَفْسِي خَيْرَ مَنْ وَطِئَ الْحَصَى
وَمَنْ طَافَ بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ وَبِالْحِجْرِ
رَسُولُ إِلَهٍ خَافَ أَنْ يَمْكُرُوا بِهِ
فَنَجَّاهُ ذُو الطُّولِ إِلَّا لَهُ مِنَ الْمَكْرِ
وَبَاتَ رَسُولُ اللَّهِ فِي الْعَارِ آمِنًا
وَقَدْ سَارَ فِي حِفْظِ إِلَّا لَهُ وَفِي سِتْرِ
وَبِتُّ أَدَاعِيهِمْ وَمَا يَتَّهَمُونِي

وَقَدْ وُطِنْتُ نَفْسِي عَلَى الْقَتْلِ وَالْأَسْرِ

با خطر انداختن جان خود نیکوترین و بهترین کسی را که بر ریگ‌های مکه پا نهاد حفظ کردم، همان کسی که کعبه و بیت الحرام را طواف کرد. پیامبر خدا که ترسیده به او نیرنگ زنده، خدای قدرتمند و توانا او را از نیرنگ و فریب ایشان نجات داد.

و پیامبر در غار به امن و امان به سر برد و خوابید و در پوشش و حفظ و نگهداری و پناه خدا سفر کرد، و در بستر (او) خوابیدم و با دشمنان رویاروی شدم و (نیروی ایشان) مرا متحیر نکرد، و به راستی خود را در دام مرگ و اسارت قرار دادم.

امام محمد غزالی در کتاب (احیاء علوم الدین) بیان می‌کند: شبی که علی بر بستر پیامبر خوابید، خدای تعالی به جبرئیل و میکائیل وحی کرد که شما را برادر و دوست همدیگر گردانیدم، و عمر یکی از شما را بیشتر از دیگری قرار دادم، پس کدامیک از شما زندگی دوستش را بر خود ترجیح می‌دهد، هر دو ادامه زندگی را برگزیدند و آن را دوست داشتند، پس خدای تعالی به آنان وحی کرد: چرا شما مانند علی فرزند ابوطالب نیستید؟ میان او و محمد ﷺ دوستی و برادری ایجاد کردم، در نتیجه علی در بستر او شب را به سر برد و خود را فدای او کرد و حیات و زندگانی او را بر خود ترجیح داد، به زمین فرو آید و او را از گزند دشمنانش حفظ کنید، پس از فرود آمدن جبرئیل در کنار سر او و میکائیل در طرف پاهایش قرار گرفتند، ندا دادند و گفتند:

ای علی پسر ابوطالب! خوشا به حال کسی که مانند تو است، خداوند نزد فرشتگانش به تو مباحات کرد، و خدای تعالی این آیه را در این مورد نازل کرد:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾

﴿۱﴾

«از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خوشنودی خدا می‌فروشد، و خدا نسبت به این بندگان مهربان است.»

قرطبی از جمله کسانی است که این حادثه و رویداد را سبب نزول این آیه می‌داند^(۱).

ترمذی از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرد که گفت: هنگامی که پیامبر میان یارانش دوستی و برادری منعقد می‌کرد، علی با چشمان گریان نزد پیامبر آمد و گفت: ای پیامبر خدا! میان یارانت دوستی برقرار کردی و حال آن که میان من و کسی دیگر دوستی و برادری منعقد نکردی؛ عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: پس شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: «أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» «تو در دنیا و آخرت برادر من هستی».

بخاری و مسلم و ترمذی از سعد بن ابی وقاص روایت کرده‌اند که در غزوه‌ای پیامبر علی را جانشین خود کرد، علی گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! مراد در میان کودکان و زنان جانشین خود می‌کنی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» «آیا خشنود نیستی که مقام و منزلت تو نسبت به من مانند مقام و منزلت هارون نسبت به موسی باشد، جز این که پس از من پیامبری نخواهد بود؟».

مسلم و ترمذی و نسایی از زر بن حبیش روایت کرده‌اند که او گفت: از علی بن ابی طالب شنیدم که می‌گفت: سوگند به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید که پیامبر صلی الله علیه و آله به من سفارش کرد که «لَا يَحِبُّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُعْصِنِي إِلَّا مُنَافِقٌ» «به راستی مؤمن مرا دوست می‌دارد، و منافق با من دشمن است».

و آنچه که محبت علی نسبت به خدا و پیامبر را ثابت و قطعی می‌کند حدیثی است که بخاری و مسلم از سهل بن سعد روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز خبیر فرمود: «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُفْتَحُ عَلَيَّ يَدَيْهِ، يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» «قطعاً، فردا رایت را به کسی خواهم سپرد که خدا به دست‌های او خبیر

(۱) - جزء ۳ صفحه ۲۱ تفسیر قرطبی.

را می‌گشاید، کسی که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست می‌دارند».

آن شب اصحاب سخت در اندیشه و فکر آن بودند که پیامبر پرچم را به چه کسی خواهد سپرد.

روز بعد پیامبر ﷺ فرمود: علی بن ابی طالب کجاست؟ گفته شد که ای رسول خدا ﷺ! علی از درد چشمانش آزرده است، پیامبر ﷺ فرمود: کسی را نزد او بفرستید، پس علی را نزد پیامبر ﷺ آوردند، و او آب دهانش را بر چشمان علی مالید و برای او دُعا فرمود، پس چشمان علی چنان بهبود یافت که گویی اصلاً درد و بیماری نداشته است. پس پیامبر ﷺ پرچم را به او داد و علی ﷺ فرمود: ای پیامبر خدا ﷺ! با آنان می‌جنگم تا مانند ما شوند و ایمان آورند، پیامبر فرمود: شکیبایی و آرامش را پیش گیر تا به منطقه آنها وارد شوی، سپس آنها را به اسلام دعوت کن و آنچه که دستور خدای بزرگ است و برایشان لازم و واجب بیان کن. سوگند به خدا همانا اگر به وسیله تو خدا مردی را به دین اسلام هدایت کند، برای تو بهتر از شتران سرخ‌رنگ است.

و نیز از مسلم روایت است که عمر بن خطاب ﷺ گفته است: من ریاست و فرمانروایی را جز آن روز هرگز دوست نداشته‌ام.

و روشن و آشکار است که عمر ریاست را جهت مقام و منزلت آرزو نکرده است، بلکه آرزو می‌کرد که از گواهی پیامبر ﷺ بهره‌مند گردد، و آن این است که پیامبر ﷺ فرمود: «پرچم را به کسی خواهد داد که خدا و پیامبر را دوست دارد، و خدا و پیامبر نیز او را دوست می‌دارند» (پس خواست عمر بهره‌مند شدن از آن فیض معنوی بود).

آری، این علی بن ابی طالب نخستین کسی که ایمان آورد، سرور محبین خدا و پیامبر ﷺ پیشوا و راهبر سخنوران همسر حضرت زهرا (س) پیشوای پارسایان و خلیفه چهارم است، خدای از او خشنود باد و روی او را گرامی دارد.

فصل ششم:**در باره محبت بعضی دیگر از اصحاب رضی الله عنهم نسبت به پیامبر خدا**رضی الله عنهم**۱- در باره محبت سعد بن معاذ نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله:**

ابن اسحاق از عبدالله بن ابی بکر رضی الله عنه روایت کرد که سعد بن معاذ در جنگ بدر به پیامبر گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله می باید برایت سایبانی بسازیم که در آن استراحت کنی و شتران سواری نزدت آماده می گردانیم، سپس با دشمنی رویاروی می شویم، اگر خدا ما را گرامی دارد و بر دشمنان پیروز گرداند، آن چیزی که خواست ماست و ما آن را دوست می داریم، و اگر به گونه ای دیگر بود و شکست خوردیم بر شتران سوار می شوی و به کسانی که پشت سرمان قرار دارند می پیوندی. به راستی گروه هایی پشت سرمان قرار دارند دوستی و محبت ما نسبت به تو بیشتر از آنان نیست، و اگر آنان یقین می داشتند که تو درگیر جنگ می شوی از تو عقب نمی ماندند و تأخیر نمی کردند. خدا به واسطه آنان تو را از گزند محفوظ می دارد، آنان مشاور تو هستند و همراه تو مبارزه می کنند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله او را به نیکی ستود و برایش دعای خیر کرد، سپس اصحاب برای استراحت پیامبر صلی الله علیه و آله سایبانی ساختند.

این یکی از موارد بسیار شگفت آور از صداقت و وفای مسلمین و محبت فراوان و عظیم آنان نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ایمان شان به پیامبری و رسالت اوست.

آری، مسلمانان می دانند که در این جنگ «بدر» قریش از لحاظ تعداد بر آنان برتری دارند و سه برابرشان می باشند، و با این وجود تصمیم گرفتند در برابر آنان ایستادگی کنند و با آنان بجنگند.

ایشان (مسلمانان) کسانی هستند که با وجود از دست دادن غنائم قریش هرگز کسب منافع مادی آنان را بر جنگ تشویق و تحریض نکرد و با وجود این در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله ایستادند و او را تأیید و یاری کردند.

اینان با وجود این که میان امید و آرزو به پیروزی و ترس از شکست مردد بودند، نظر به این که دو نیرویی که در برابر هم بودند، از لحاظ نظامی هم طراز و مساوی نبودند، با وجود همه اینها از ترس این که مبدا دشمن بر پیامبر ﷺ پیروز شود، در فکر یاری و حفظ جان او بودند و راه ارتباط او را با کسانی که در مدینه مانده بودند، فراهم می‌کردند تا با یاری ایشان جهاد و مبارزه را باز ادامه دهد.

پس کدام دوستی و محبت در شگفتی و فراوانی فراتر از این محبت است و کدام ایمان مانند این ایمان پیروزی را تضمین می‌کند.

این جایگاه دیگری است که بیانگر بزرگواری و محبت عمیق سعد بن معاذ است که تندبادهای حوادث هرچند سخت و شدید باشند، آن را از جای نمی‌کنند.

هنگامی که خبر بیرون آمدن قریش از مکه و روی آوردن ایشان به جانب مدینه به پیامبر ﷺ رسید و او دانست که هدف آنان نابودی محمد ﷺ و یاران اوست، فرمود: ای مردم! مرا راهنمایی کنید و هدف پیامبر از این گفتارش مسلمانان انصار بود که با پیامبر بیعت کرده بودند که او را در برابر تجاوز دشمن به شهرشان یاری دهند، و در باره دفاع از پیامبر ﷺ در خارج از شهرشان بیعت نکرده بودند.

پس هنگامی که انصار دریافتند که منظور پیامبر ﷺ ایشان است، - و سعد بن معاذ پرچمدارشان بود - سعد به پیامبر نگریست و گفت: ای رسول خدا ﷺ! گویا روی سختت با ما بود، پیامبر ﷺ فرمود: آری. سعد گفت: ای رسول خدا ﷺ! بی گمان ما به تو ایمان آورده ایم و تو را تصدیق نموده ایم، و گواهی دادیم که آنچه را از طرف خدا آورده‌ای راست و برحق است، و با تو بر آن عهد و پیمان بستیم، فرمانبردار و مطیع می‌باشیم، پس آنچه می‌خواهی انجام بده، ما با تو هستیم، سوگند به کسی که ترا برانگیخت و مبعوث کرد، اگر این دریا را بر ما عرضه داری و بنمایی و خود در آن فرو روی همراهت وارد آن می‌شویم و حتی یک نفر از ما سرپیچی نمی‌کند، و اگر فردا ما را به جنگ با دشمن ببری، ناخشنود و ناراضی نمی‌گردیم، ما در جنگ شکیبا و پایداریم و هنگام مصاف و رویاروی با دشمن صادق و راست کرداریم. امید است خدا از ما چیزی را به تو بنمایاند که

سبب روشنی چشم تو و خرسندی تو گردد، پس به امید یاری و برکت خدا ما را روانه جنگ کن.

هنوز سعد سخنش را تمام نکرده بود که اثر شادی و خوشحالی کامل از صورت پیامبر ﷺ نمایان گردید و دستور حرکت سپاه را صادر کرد و مژده پیروزی به آنان داد.

سعد نخستین دعوت گر در اسلام:

و این جایگاه و افتخار دیگری است برای سعد که تاریخ آن را واضح و روشن ثبت کرده است، زیرا او سبب اولیه و بدون واسطه مسلمان شدن تمام اقوامش بود.

و آن هنگامی که سعد به مبلغ و دعوت گر اول (مصعب بن عمیر) گوش فرا می داد - و او کسی بود که پیامبر ﷺ او را به مدینه فرستاد تا مسلمانان مدینه را مسائل دینی بیاموزد - در نتیجه دعوت مصعب بن عمیر، سعد به میان قومش رفت، و گفت: ای بنی عبدالأشهل، مقام و منزلت مرا در میان خود چگونه می سنجید؟ گفتند: سرور و مهربانترین ما هستی از جهت پیوند خویشاوندی و به جای آوردن صله رحم و از نظر رهبری و ریاست امین ترین فرد ما هستی. سعد گفت: سخن گفتن با زنان و مردان شما بر من حرام است، مگر این که به خدا و پیامبر او ایمان بیاورید، پس همه مردان و زنان بنی عبدالأشهل مسلمان شدند.

به راستی این محبتی صادقانه و فراوان است، پیامبر خدا و دینی را که از سوی پروردگارش آورده بود، دوست می داشتند، و بی درنگ از دعوت گران این دین گردیدند.

۲- محبت ثوبان نسبت به پیامبر ﷺ:

ثوبان غلام پیامبر یکی دیگر از محبان و دوستداران پیامبر خدا بود، او پیامبر را بسیار دوست می داشت و صبر و شکیباییش از دوری او کم بود، شبی رنگ پریده با جسمی لاغر و ضعیف نزد پیامبر آمد و در صورتش اثر حزن و اندوه شناخته می شد، پیامبر فرمود: ای ثوبان! چرا رنگت پریده است؟ گفت: ای پیامبر خدا ﷺ!

درد و رنجی ندارم، جز این که هرگاه ترا نبینم دلم شوریده و آرزومند تو می‌گردد، و وحشتی فراوان مرا فرا می‌گیرد تا آنگاه که ترا می‌بینم. و اگر شوق آمدن و نگریستنم به تو نمی‌بود، یقین داشتم که جان از بدنم خارج می‌شد، سپس به یاد آخرت می‌افتم می‌ترسم آنجا ترا نبینم، زیرا می‌دانم تو با پیامبران هستی، و اگر من وارد بهشت شوم در منزلی پایین‌تر از منزل تو جای می‌گیرم، و اگر وارد بهشت نشوم، پس آن زمانی است که هرگز نخواهم دید، آن بر من بسیار سخت و ناگوار است، و دوست دارم با تو باشم. هنوز پیامبر ﷺ پاسخ او را نداده بود که خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ (۶۹) ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنْ رَبِّكَ وَاللَّهُ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا ﴿۷۰﴾^(۱).

«کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته، یعنی با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند، این تفضل از جانب خداست و خدا بس دانا است.»

کسی که به پیمانش وفا کرد:

ثوبان کسی است که با پیامبر بیعت کرد که از کسی چیزی را نخواهد و به پیمانش وفا کرد.

طبرانی در کتاب الکبیر از ابی امامه رضی الله عنه روایت کرد که گفت: پیامبر ﷺ گفت: ای رسول خدا! بیعت کردیم، پیامبر فرمود: این که از کسی چیزی را درخواست نکنی، ثوبان گفت: ای پیامبر خدا! پاداش چنین کسی چه می‌باشد؟ پیامبر فرمود: بهشت، پس ثوبان با پیامبر بیعت کرد. ابوامامه گفت: ثوبان را در میان گروهی انبوه از مردم در مکه دیدم، او سوار بر مرکب بود که ناگاه تازیانه از دستش افتاد،

(۱) - سورة نساء، آیه ۶۹ و ۷۰.

و امکان داشت که بر شانه مردی افتد که آن را به او بدهد، ثوبان آن را نمی گیرد تا آنجا که خود پیاده می شود و آن را برمی دارد^(۱).

۳- محبت کعب بن عُجرَه نسبت به پیامبر ﷺ:

طبرانی از کعب بن عجره رضی الله عنه روایت کرد که او گفت: روزی نزد پیامبر ﷺ رفتم و او را آشفته دیدم، پس به او گفتم، ای پیامبر خدا ﷺ! پدر و مادرم فدایت باد، چه شده که شما را آشفته می بینم. فرمود: مدت سه روز است چیزی نخورده ام.

کعب گفت: بیرون رفتم، ناگاه یهودیی را دیدم که شترش را آب می داد، پس برای او سقایت کردم و به ازای هر سطل آب یک عدد خرما دریافت کردم، پس چند خرما را جمع کردم و نزد پیامبر ﷺ بردم. پیامبر ﷺ فرمود: ای کعب! اینها را از کجا آورده ای؟ پس آنچه را که روی داده بود باز گفتم، پیامبر فرمود: ای کعب! آیا مرا دوست می داری؟ گفتم: آری - پدرم فدایت باد - پیامبر ﷺ فرمود: فقر و تنگدستی سریعتر از رسیدن سیل به پایانش به کسی که مرا دوست داشت، سرایت کرد.

و فرمود: بی گمان دچار رنج و سختی خواهی شد، پس چیزی که ترا از آن باز دارد، برای آن روز فراهم کن.

پس مدتی پیغمبر ﷺ کعب را ندید، فرمود: کعب چه کار می کند؟ گفتند: کعب بیمار است، پیامبر ﷺ از خانه بیرون آمد و پیش کعب رفت، و فرمود: مژده باد ترا، مادر کعب گفت: ای کعب، بهشت بر تو مبارک باد، پیامبر ﷺ فرمود: این چه کسی است که از غیب می گوید؟ گفتم: او مادر من است، فرمود: چه چیزی ترا آگاه کرد؟ شاید کعب چیزی گفته باشد که او را سود نرساند و دریغ دارد چیزی را که از انجام آن بی نیاز باشد.

(۱)- از الترغیب والرهیب ج / ۲ ص ۹۹.

۴- محبت طلحه بن البراء نسبت به پیامبر ﷺ:

طبرانی از حُصَيْن بن وَحَّاح انصاری روایت کرد که طلحه بن براء وقتی به پیامبر رسید، به آرامی به او نزدیک می‌شد و پای او را می‌بوسید و می‌گفت: ای پیامبر خدا ﷺ مرا بدانچه که دوست می‌داری فرمان ده، از دستور و امر تو نافرمانی و سرپیچی نکنم، و پیامبر ﷺ از این امر تعجب کرد و حال آن که وی نوجوانی بیش نبود.

پس در آن هنگام پیامبر ﷺ فرمود: برو پدرت را به قتل برسان. او به عقب برگشت و بیرون آمد تا آن را انجام دهد، پیامبر خدا ﷺ او را فرا خواند و به او گفت: باز گرد، قطعاً من برای قطع صلّه رحم مبعوث شده‌ام، پس از این واقعه طلحه بیمار شد، و پیامبر در هوای سرد و ابری فصل زمستان به عیادت او رفت، هنگام بازگشت به خانواده اش گفت: طلحه را در حال مرگ می‌بینم، پس مرا خبر دهید تا شهادتین را بر او بخوانم و بر او نماز بگذارم و در این امر شتاب کنید (پیش از مرگش به من خبر دهید) هنوز پیامبر به میان قبیله بنی سالم بن عوف نرسیده بود که او فوت کرد و شب فرا رسید، و بنا بر آنچه که طلحه گفته بود «مرا دفن کنید و به لقای پروردگارم رسانید و رسول خدا ﷺ را مخوانید، زیرا می‌ترستم به خاطر من از سوی یهود به او آسیبی برسد» او را دفن کردند. پس چون صبح فرا رسید خبر مرگ او به پیامبر داده شد، پس پیامبر ﷺ آمد و بر مزار او ایستاد و مردم هم به همراه او صف بستند، سپس پیامبر ﷺ دستهایش را بلند کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ اَلْقِ طَلْحَةَ تَضْحَكُ اِلَيْهِ وَيَضْحَكُ اِلَيْكَ» «خدایا! طلحه را بپذیر و از وی خرسند باش، و او نیز از (بخشش و عفو) خوشنود باد.

خدای ببخشاید و رحمت کناد طلحه نوجوان و محبّ پیامبر را که با این دعای بزرگ رستگاری گردید.

۵- بیان آنچه که زید بن دثینه در محبت رسول خدا ﷺ گفته است:

برای توضیح و تبیین آنچه زید گفته است که بیانگر محبت فراوان و بسیار او به رسول خدا ﷺ می‌باشد، ناگزیر باید از تمام رویدادی که زید در آن حادثه شهید شد، سخن گفت.

سیره‌نویسان نوشته اند که گروهی از قبایل «عَضَل» و «قاره» نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: دین اسلام در میان ما رایج شده است، پس چند تن از یارانت را همراه ما بفرست تا دستورهای دین اسلام و قرآن را به ما بیاموزند، و پیامبر گرامی هرگاه چنین درخواستی از او می‌شد، گروهی از یارانش می‌فرستاد تا این وظیفه مهم دینی را به انجام برسانند، تا به این وسیله مردم را به راه راست و دین حق دعوت نموده و راهنمایی کنند، و به این ترتیب شش تن از یارانش - که از بزرگان اصحاب بودند - فرستاد که همراه آن گروه روانه آن دیار شوند، هنگامی که همه آنان به کنار آبی متعلق به قبیله هذیل در ناحیه حجاز - مشهور به رجیع - رسیدند، ناگاه آن گروه پیمان‌شکنی کردند و قبیله هذیل را بر آنان شورانیدند و از آنان یاری خواستند، و آن شش مسلمانی که بر شتران‌شان سوار بودند ترس به خود راه ندادند، جز این که احساس کردند مردانی که شمشیر در دست داشتند بر آنان حمله‌ور شدند. بنابراین، شمشیرها را از غلاف بیرون کشیدند تا با آنان بجنگند.

اما هذیلی‌ها به آنان گفتند: سوگند به خدا ما نمی‌خواهیم شما را بکشیم، فقط می‌خواهیم با تحویل دادن شما به مردم مکه چیزی به دست آوریم و نفعی به ما برسد، مسلمانان به همدیگر نگاه کردند و دریافتند که بردن آنها جداگانه و انفرادی و تحویل‌شان به مردم مکه خواری و ذلت آنان را به دنبال دارد، و آن چیزی است که بدتر از مرگ پس وعده هذیلی‌ها را نپذیرفتند و آماده جنگ شدند، هرچند می‌دانستند که تعدادشان کم می‌باشد و یارای مقابله را با آنان ندارند، هذیلی‌ها سه نفر از آنان را کشتند و لذا سه نفر دیگر تسلیم شدند، پس [هذیلی‌ها] کمند انداختند و آنان را اسیر کردند و سپس برای فروش به مکه بردند.

هنگامی که مقداری راه پیمودند عبدالله بن طارق - یکی از ۳ اسیر مسلمان - زنجیر اسارت را از دستش بیرون آورد، سپس شمشیر در دست گرفت و از دو نفر دیگر جدا شد، هذیلی‌ها او را دنبال کردند و آنقدر سنگ بر وی پرتاب کردند تا وی را به قتل رسانیدند، اما دو اسیر دیگر را به مردم مکه فروختند.

و زید بن دثینه سهم صفوان بن امیه شد و او نیز به شتاب او را خرید تا به انتقام پدرش «امیه» - که در جنگ بدر توسط مسلمانان کشته شده بود - به قتل برساند، پس زید را به تنعیم بردند تا او را در آنجا بکشند و گروهی از قریش جمع شدند تا شاهد کشتن او باشد و ابوسفیان هم در میان آنان بود، و هنگامی که او را به محل اعدام آوردند، ابوسفیان از او پرسید: ای زید! ترا به خدا سوگند می‌دهم، آیا دوست داری که محمد جای تو نزد ما باشد و گردنش زده شود و تو سالم در میان خانواده‌ات باشی؟! زید گفت: سوگند به خدا دوست ندارم، محمد در همان جایی که هست خاری به پایش فرو رود و او را بیازارد و من در میان خانواده ام سالم نشسته باشم، ابوسفیان تعجب کرد و گفت: از میان مردمان کسی را ندیده ام که یارانش او را دوست بدارند، آنگونه که یاران محمد ﷺ وی را دوست می‌دارند.

۶- خُیب و محبت او نسبت به پیامبر ﷺ:

و اما خیب تا هنگامی که برای دارزدن بیرونش آوردند، زندانی بود. خیب گفت: اگر موافق هستید مرا مهلت دهید تا دو رکعت نماز به جای آورم، سپس کار خود را انجام دهید. پس مکیان درخواستش را پذیرفتند و او نیز دو رکعت نماز کامل و خوب را به جای آورد. پس به آنان روی کرد و گفت: سوگند به خدا برای این که گمان نکنید که از ترس مرگ نماز را طولانی کرده ام، بی گمان نماز بیشتری می‌خواندم، پس او را بر چوبه دار گذاشتند، و چون او را بستند، فرزندان مشرکانی که در جنگ بدر کشته شده بودند، آمدند و به سویش تیر انداختند و در حالی که سوگند می‌دادند او را گفتند: آیا دوست می‌داری محمد در جای تو باشد و دارش بزنند، گفت: سوگند به خدای بزرگوار دوست ندارم خاری در پای محمد ﷺ فرو کنند و آن خار بهای آزادی و فدیة رهایی من گردد، پس خندیدند و او را شهید کردند.

از آنچه او ﷺ روایت شده (ابیاتی است) که هنگام بردار کردنش گفت:

لَعْمَرِي مَا أَخْفَلُ إِذَا مِتُّ مُسْلِمًا
عَلَى أَيِّ حَالٍ كَانَ لِلَّهِ مَصْرَعِي

وَذَلِكَ فِي ذَاتِ الْإِلَهِ وَإِنْ يَشَاءُ
يُبَارِكْ عَلَيَّ أَوْصَالَ شِلْوٍ مُّمَزَّعٍ

به عمرم سوگند زمانی که به مسلمانی بمیرم و کشتن در راه خدا باشد مرگ به هر شک و صورتی باشد، به آن اهمیتی نمی‌دهم و باکی ندارم. و آن (مرگ) به خاطر وجود خداست و اگر بخواهد آن را بر اندام پاره پاره و تکه شده مبارک می‌گرداند. و به اینگونه دو صحابه بزرگوار و محب رسول خدا ﷺ شهید شدند و نامشان جاودانه و ابدی ماند.

نوعی دیگر از دوستداری رسول خدا ﷺ:

بیهقی از زهری نقل می‌کند که گفت: کسانی از انصار که از تهمت به دورند مرا خبر دادند که رسول خدا هنگامی که برای بدست آوردن آن بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند، سپس صورت و بدن‌شان را با آن مسح می‌کردند، پیامبر خدا ﷺ فرمود: چرا این کار را انجام می‌دهید؟ گفتند به واسطه آن طلب برکت می‌کنیم، بعد از آن رسول خدا فرمود: هر کس بخواهد که خدا و رسولش او را دوست بدارند، باید راستگو باشد و امانت را ادا کند و همسایه اش را نیازارد. و از عروه بن مسعود روایت است که گفت: سوگند به خدا! رسول خدا سرفه نمی‌کرد مگر این که آب دهانش در کف دست مردی از اصحاب می‌افتاد و آن شخص آن آب دهان را بر چهره و بدنش (برای تبرک) می‌مالید. و وقتی رسول خدا به ایشان فرمان انجام کاری را می‌داد، برای اجرای آن بر همدیگر پیشی و سبقت می‌گرفتند، و چون وضو می‌گرفت برای دست‌یافتن به آب وضویش نزدیک بود باهم بجنگند. و چون سخن می‌گفت ایشان صدای‌شان را پایین می‌آوردند، و به خاطر احترام و بزرگداشت پیامبر ﷺ زیاد به او خیره نمی‌شدند، سپس عروه به همراهانش گفت: ای مردم! سوگند به خدا که من پیش پادشاهان و ملوکی چون قیصر و کسری و نجاشی به عنوان نماینده رفته بودم و به خدا سوگند

هرگز پادشاهی را ندیده ام که اطرافیان او را آنگونه که اصحاب محمد، محمد را گرامی می‌دارند، گرامی دارند و اکرام نمایند^(۱).

نوعی دیگر از دوستداری رسول خدا ﷺ:

از اسامه بن شریک روایت است که گفت: نزد پیامبر ﷺ رفتم، اصحاب آنحضرت به گونه‌ای آرام و مودب و موقر پیرامونش بودند، گویی بر سرشان پرندۀ نشسته است^(۲).

و از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر به میان اصحاب از مهاجر و انصار درآمد، و ایشان نشسته بودند و ابوبکر و عمر نیز میان آنان بودند، و هیچیک از آنان جز ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به پیامبر نمی‌نگریستند، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به رسول خدا ﷺ نگاه می‌کردند و رسول خدا ﷺ نیز به آنان می‌نگریست و به همدیگر لبخند می‌زدند^(۳).

۷- در بارۀ آنچه ابن زبیر رضی الله عنه انجام داد:

ابو نعیم در حلیه از کیسان غلام عبدالله ابن زبیر رضی الله عنه روایت کرد که گفت: سلمان رضی الله عنه بر پیامبر ﷺ وارد شد و همانگاه عبدالله بن زبیر را همراه طشتی دید که چیزی را که در آن بود می‌نوشید، پس عبدالله نزد پیامبر آمد، پیامبر فرمود: کارت را انجام دادی؟ گفت: آری، سلمان گفت: ای رسول خدا ﷺ آن چه بود؟ پیامبر رضی الله عنه فرمود: چون حجامتم در آن بود به او دادم که بیرون ریزد. سلمان گفت: سوگند به کسی که ترا به حق مبعوث کرد، (عبدالله) آن را نوشید. پیامبر به عبدالله فرمود: نوشیدی؟ گفت: آری، پیامبر فرمود: چرا نوشیدی؟ عبدالله گفت: دوست داشتم که خون پیامبر با خونم آمیخته گردد.

(۱) - عروه این سخنان را هنگامی بر زبان آورده بود که به عنوان نماینده قریش در صلح حدیبیه نزد پیامبر ﷺ آمده بود.

(۲) - بخاری و مسلم و نسایی و ترمذی آن را روایت کرده اند.

(۳) - ترمذی آن را روایت کرده است.

۸- کاری که مالک بن سنان رضی الله عنه انجام داد:

طبرانی در (أوسط) از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرد که پدرش مالک بن سنان هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در غزوه احد صورتش آسیب دید، با شتاب فراوان خون پیامبر را مکید و خورد. به او گفته شد: آیا خون می‌نوشی؟ گفت: آری، خون رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌نوشم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خون من با خون هرکس آمیخته گردد آتش دوزخ او را لمس نمی‌کند.

۹- داستان ابو ایوب و ام ایوب رضی الله عنهما:

از ابو ایوب انصاری رضی الله عنه روایت است که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه من فرود آمد، گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر و مادرم به فدایت باد، بر من ناخوشایند است که من در طبقه بالای خانه باشم و تو در طبقه پایین آن سکونت فرمایی. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای ما مناسبت‌تر است که در طبقه پایین باشیم، زیرا ما را از دید مردم می‌پوشاند، (ابو ایوب) گفت: شبی در خواب دیدم که کوزه آب ما شکست و آب آن ریخته شد، من و ام ایوب برخاستیم و با تنها لحافی که داشتیم آب را از کف اتاق خشک می‌کردیم که مبادا از طرف سکونت ما چیزی به پیامبر برسد و او را بیازارد (و نیز گفت): برای پیامبر غذا می‌پختیم و وقتی باقی مانده غذا را برگشت می‌داد، ما به جای انگشتان پیامبر صلی الله علیه و آله توجه می‌کردیم و به قصد تبرک از آن می‌خوردیم. باری، در غذای پیامبر صلی الله علیه و آله سیر یا پیاز ریختیم، و اثر انگشتان رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر آن ندیدیم، پس در باره غذایی که پخته بودیم و نحوه برگشت آن و از این که چرا پیامبر از آن نخورده است با او سخن گفتیم: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در آن طعام بوی این گیاه را احساس کردم، و من کسی می‌باشم که در راز و نیاز و مناجاتم و دوست نمی‌دارم که بوی آن در وجودم باشد، پس شما آن را بخورید^(۱).

(۱)- روایت از طبرانی و حاکم، و بنا بر روایت مسلم حدیث صحیحی است.

۱۰- چیزی که میان عمر و عباس رضی الله عنهما روی داد:

از عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: عباس رضی الله عنه ناودانی داشت که در مسیر رفت و آمد عمر رضی الله عنه به مسجد قرار داشت، روز جمعه عمر رضی الله عنه برای گزاردن نماز لباسش را پوشید و از قضا همان روز برای عباس دو جوجه سربریده بودند، و هنگامی که عمر رضی الله عنه به محل مجرای آب رسید از خون جوجه‌ها که در آن مجرا ریخته شده بود جامه اش آلوده گشت. پس عمر رضی الله عنه دستور که آن را از جای بکنند، سپس به خانه بازگشت، جامه آلوده را بیرون آورد و جامه‌ای دیگر پوشید، پس برای گزاردن نماز آمد و نماز را برای مردم ادا کرد، پس از نماز عباس نزد عمر آمد و گفت: سوگند به خدا آن ناودان را رسول خدا صلی الله علیه و آله نهاده و درست کرده است، پس عمر به عباس گفت: از تو می‌خواهم که بالای شانه‌های من روی و آن را همان جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله نهاده بگذاری، پس عباس آن کار را انجام داد^(۱).

۱۱- محمد صلی الله علیه و آله بس عظیم و بزرگوار:

و این عبدالله بن عبدالله بن ابی بن سلول (از دیگر محبان آن حضرت) است. آنچه را در قرآنکریم در باره پدر منافقش نازل شد، می‌شنود، آنجا که خداوند از قول ابن سلول می‌فرماید: ﴿لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا أَلَا عَزْمٌ مِنْهَا أَلَا ذَلٌّ^(۲)﴾. «اگر به مدینه برگردیم، قطعاً آن که عزتمندتر است، آن که زبون‌تر را از آنجا بیرون خواهد کرد» همچنان که خداوند تعالی از او خبر داد، عبدالله نزد پدرش می‌آید، در حالی که شمشیرش را از نیام برکشیده و آن را بر سر پدرش می‌گذارد و به او می‌گوید: سوگند به خدا آن را در نیام نمی‌گذارم، مگر این که بگویی محمد عزتمندتر و گرامی‌تر است و من زبون‌تر و پست‌تر می‌باشم، پدرش گفت: وای بر تو! محمد صلی الله علیه و آله عزتمندتر است و من زبون‌تر.

(۱)- روایت از احمد و ابن عسکر و ابن سعد می‌باشد.

(۲)- سوره منافقون، آیه ۸.

پس این خبر به رسول خدا ﷺ رسید و سبب شگفتی و تعجب پیامبر گردید و برای این کار از او سپاسگذاری کرد.

(عبدالله) آن پسر باایمان:

محبت و دوستی عبدالله نسبت به پیامبر در این حد و مرز متوقف نمی‌شود، هنگامی که شایع شد آیه‌هایی در باره رسوایی پدرش عبدالله بن اُبی نازل شده است، و قرآن آشکارا دشمنی ابن اُبی را در باره پیامبر بیان کرده و شایع شده بود که پیامبر او را خواهد کشت، پس این عبدالله که مسلمانی صادق و باایمان است و سخت پیامبر را دوست دارد، نزد پیامبر می‌آید و می‌گوید: ای رسول خدا ﷺ به من خبر رسیده است که می‌خواهی پدرم را به سزای بدی‌هایی که از او به تو رسیده است به قتل برسانی، اگر چنانکه قصد کشتن او را داری، به من فرمان ده تا او را بکشم و سرش را نزد تو بیاورم، سوگند به خدا که مردمان خزر ج می‌دانند که در میان ایشان هیچ مردی از من نسبت به پدر و مادرش نیکوکارتر نیست، و ترسم از این است که به کسی دیگر غیر از من فرمان دهی که او را به قتل رساند، و نفسم به من اجازه ندهد که به قاتل پدرم که در میان مردم روان است نظر افکنم، و او را بکشم، و این سبب شود که به علت قتل کافری مردی مسلمان را به قتل رسانم و به سبب آن وارد دوزخ شوم.

اینگونه عبدالله بن عبدالله بن اُبی با پیامبر گرامی ﷺ سخن گفت، و عبارتی گویاتر و شیواتر از این عبارات با وجود شیوایی و اختصار آن سُرّاخ ندارم، این که بتواند خواسته‌ها و حالات نفسانی و عاطفی را بیان نماید که از نظر تأثیر نیرومندترین عوامل آشفتگی و نابسامانی را در خاطر آدمی ایجاد می‌کند، و در آن دلائل و علت‌های نیکویی نسبت به پدر آشفتگی و نابسامانی پیدا می‌کند، و صداقت و ایمان راستین و محبت رسول خدا ﷺ با جوانمردی و غرور عربیت و حرص و آزمندی بر آرامش مسلمین روی می‌نماید، تا این که میان مسلمانان فتنه‌ها و خونخواهی‌های بی‌مورد ایجاد نشود.

این حالت پسری است که می‌بیند، پدرش کشته خواهد شد، با وجود این از رسول خدا ﷺ نمی‌خواهد که پدرش را نکشد، زیرا ایمان و یقین دارد که هر آینه

رسول خدا ﷺ دستور و فرمان خدا را انجام می‌دهد، او میان نیکی و محبت به پدر و آنچه که نخوت و کرامت عربیت اقتضا می‌کند به خونخواهی از قاتل پدر برخیزد، بیم‌ناک است.

می‌خواهد بر خود وادارد که پدرش را بکشد و سر وی را نزد رسول خدا ﷺ آورد، هرچند انجام این کار دلش را پاره پاره و جگرش را می‌شکافد، و حال این که از این بی‌عدالتی که [پدرش منافق است] او را بر انجام آن کار وادار می‌کند، صبر و شکیبایی در ایمانش می‌یابد.

کدام دژخیم و جلاد میان ایمان و عطوفت و خوی و منش اخلاقی سخت‌تر و شدیدتر از این دژخیم است [یعنی عبدالله ابن سلول که منافقی او سبب می‌گردد که فرزند مؤمن و با محبتش را به قتل پدرش وادار کند]؟ و کدام فاجعه و حادثه ناگوار روحی و روانی برای صاحبش کشنده‌تر و غافلگیرتر از این مصیبت است؟ آیا می‌دانی رسول بزرگوار ﷺ بعد از شنیدن سخن عبدالله چه پاسخ گفت؟

به او فرمود: قطعاً ما او را نه تنها نمی‌کشیم، بلکه با او مدارا می‌کنیم و تا زمانی که با ماست با او به نیکی رفتار می‌کنیم.

چه زیبا و با شکوه است این عفو و بزرگی محمد ﷺ نسبت به کسی که مردم مدینه را بر او و یارانش تحریک می‌کند و می‌شورانند.

با مدارا و نرمی رفتار می‌کند. بنابراین، مهربانی و عفو آن حضرت نسبت به او اثرش از کیفر دادن او – اگر به انجام می‌رسانید – بیشتر است.

پس از این رویداد اگر عبدالله بن اُبی حادثه‌ای به وجود می‌آورد، قومش بر او خرده می‌گرفتند، و به او می‌گفتند که هر آینه زندگی وی هدیه‌ای بوده است که محمد ﷺ به او بخشیده است.

دلسوزی و مهربانی پیامبر بزرگوار ﷺ:

رسول خدا ﷺ این جایگاه بزرگ را به عبدالله با ایمان اختصاص داد، هنگامی که به پیامبر خبر رسید که عبدالله ابن اُبی منافق در حال مرگ است، فرمود: وقتی که وسایل کفن و دفن او را فراهم آوردید مرا آگاه کنید تا بر او نماز گزارم. (یا

مشابه با این سخن فرمود) با وجود مخالفت عمر رضی الله عنه پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر بزرگداشت و احترام پسر مؤمن او بر وی نماز خواند.

در صحیح بخاری از قول ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر او نماز خواند، سپس بازگشت، و مدت زیادی از بازگشت او سپری نشده بود تا این که دو آیه از سوره مبارکه (براءة) نازل شد: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّا تَأْتِيكَ بِهِ سُبُحَانَ اللَّهِ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ...﴾^(۱) «هرگز بر هیچ مرده‌ای از آنان نماز مگذار و بر سر قبرش نایست».

نیکی بسیار و بخششی زیبا:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر احسان و نیکویی می‌افزاید و پیراهن خود را به عبدالله می‌دهد تا با آن پدرش را کفن کند. عبدالله بن عمر گفت: وقتی که عبدالله بن اُبی مُرد، پسرش عبدالله نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و از او خواست تا پیراهنش را به وی عطا نماید تا پدرش را در آن کفن کند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله پیراهنش را به وی داد و سپس عبدالله از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست تا بر او نماز بگذارد.

بی‌گمان محبت بسیار و شدید عبدالله نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و آگاهی پیامبر صلی الله علیه و آله از این محبت و دوستی سبب گردید تا رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به عبدالله و در باره پدر منافقش تا این اندازه نرمش بخرج دهد و مدارا کند.

عشق و علاقه امر شگفت‌انگیزی است که فرد عاشق در دوستی به جایی می‌رسد که دوستی و محبت محبوب را بر دوستی و محبت خود ترجیح می‌دهد، حتی بر پدر و فرزند و همه مردمان، آنگونه که در گفتگوی عمر با رسول خدا صلی الله علیه و آله بدان اشاره شد، بلکه گاهی حال عاشق به جایی می‌رسد که دشمنان خویش را به دلیل مشابَهت با محبوبش دوست می‌دارد، آنگونه که شاعر گفته است:

أَشْبَهْتَ أَعْدَائِي فَصِرْتَ أَحِبُّهُمْ
إِذْ كَانَ حَظِّي مِنْكَ حَظِّي مِنْهُمْ

(۱) - سوره توبه، آیه ۸۴.

به دشمنانم همانند شدی و سبب گردیدی که ایشان را دوست بدارم، زیرا نصیب و بهره من از ایشان مانند بهره‌ای است که از تو می‌برم.
پس خدای از عبدالله بن اُبی راضی و خشنود باد و این محبت را بر او گوارا گرداند.

۱۲- رسول خدا ﷺ مرا (سُرَق) نام نهاد و هرگز آن (نام) را رها نمی‌کنم:

برادر مسلمان، این داستان را به خاطر بسیار که بر محبت فراوان اصحاب به پیامبر سخنان و افعال و هر آنچه به او وابسته است دلالت دارد.
از ابن ربیع و ابن سعد عبدالرحمن بن سلمانی روایت است که گفت: «در کشور مصر بودم، مردی به من گفت: آیا می‌خواهی که ترا به مردی از یاران رسول خدا ﷺ راهنمایی کنم و نزد او برم؟ گفتم: آری، پس او به مردی اشاره کرد و نزد او رفتم، گفتم تو کیستی؟ خدایت بیخشاید گفت: من سراقه بن اسد الجهنی الانصاری می‌باشم، پس گفتم: سبحان الله، شایسته تو نیست که به این نام مشهور گردی، و تو مردی از یاران رسول خدا ﷺ هستی، گفت: رسول خدا ﷺ مرا سراقه نام نهاد و هرگز نمی‌خواهم آن را از خود دور کنم.
گفتم: چرا پیامبر ﷺ تو را سراقه نام نهاد؟ گفت: مردی از صحرا دو شتر را برای فروش به شهر آورده بود و من آنها را از وی خریدم و به او گفتم: با من بیا تا بهای آن را به تو پردازم، سپس وارد خانه ام شد و از سوی دیگر آن خارج شدم و شتران را فروختم و به بهای آن شتران نیازهایم را برطرف کردم، و خود را پنهان کردم تا مطمئن شدم که مرد اعرابی رفته است. سپس از نهانگاه کردم تا مطمئن شدم که مرد اعرابی رفته است، سپس از نهانگاه بیرون آمدم، همان لحظه مرد اعرابی در آن محل ایستاده بود، مرا گرفت و نزد رسول خدا ﷺ برد، و جریان را برای پیامبر ﷺ بازگو کرد. پیامبر ﷺ فرمود: چه چیزی تو را بر انجام این کار واداشت؟ گفتم: ای رسول خدا ﷺ با بهای آنها نیازم را برطرف کردم، فرمود: بدهی و بهای شتران را به وی پردازد. گفتم: اصلاً چیزی ندارم. رسول خدا ﷺ فرمود: تو دزد می‌باشی، ای اعرابی او را ببر و بفروش تا تمام حق تو ادا گردد.

هریک از مردم بهای او را پرسیدند تا وی را بخرند، اعرابی به مردم نگریست و گفت: چه می خواهید؟ آنان گفتند: ما چه می خواهیم؟ می خواهیم در برابر او به تو فدیة دهیم.

اعرابی گفت: سوگند به خدا هیچیک از شما به آزادی او حریص تر و نیازمندتر از من نیستید، برو که به راستی ترا آزاد کردم^(۱).

در حقیقت به اندازه‌ای محبت پیامبر ﷺ در وجود این شخص ریشه گسترانده و رسوخ یافته بود که هرگز حاضر نشد این نام (سُرَق) را از خود دور گرداند، خدایش او را ببخشاید و از او خرسند باشد.

۱۳- اطاعت و فرمانبرداری فوری نشانه و ثمره‌ای از محبت فراوان:

و این صحابی دیگری است که پیامبر ﷺ انگشتی طلا را در دست او می‌بیند، انگشتی را از دست او بیرون می‌کشد و بر زمین می‌افکند.

پس آن مرد از عمل رسول خدا ﷺ نه تنها دل‌تنگ و ناراحت نشد، بلکه گشایش و شادی خاطرش را فرا گرفت و از آن خرسند گردید، و نشانه این شادی و سرور این بود که پس از دورافگندن انگشتی توسط رسول خدا ﷺ سوگند خورد که هرگز آن بر ندارد، تا این عمل تأکید و تأیید باشد بر رغبت و میل رسول خدا ﷺ و نهی آنحضرت ﷺ از آن کار.

از عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ انگشتی طلا را در دست مردی دید، آن را بیرون آورد و دور افکند. و فرمود: هر کس از شما که قصد و آهنگ توده‌ای برافروخته از آتش دوزخ را دارد، آن را در انگشت کند. پس از رفتن آنحضرت ﷺ به آن مرد گفته شد که انگشتت را بردار و با فروش آن از بهایش فایده گیر. (آن مرد) گفت: سوگند به خدا پس از آن که پیامبر ﷺ آن را به دور افکنند، هرگز آن را بر نمی‌دارم، آن را به دور افکنند، هرگز آن را بر نمی‌دارم^(۲).

(۱)- از کتاب حسنُ المحاضرة فی تاریخ مصر و القاهرة، از سیوطی.

(۲)- مسلم در باب لباس و زینت آن را روایت کرده است.

۱۴- احترام فرشی که رسول خدا ﷺ بر آن می نشست:

و این (أم حبیبه) دختر ابوسفیان بن حرب است که زیرانداز رسول خدا ﷺ را تا کرد، تا پدرش ابوسفیان روی آن ننشیند. و عقیده دارد که او نسبت به رسول خدا ﷺ به او حکم می کند که به هر چه که به رسول خدا ﷺ ارتباط و پیوستگی دارد احترام بگذارد، به ویژه که پدرش پیوسته بر شرک اصرار می ورزد.

ابن سعد از زهری روایت کرد که گفت: هنگامی که رسول خدا ﷺ قصد فتح مکه را داشت، ابوسفیان به مدینه آمد و نزد پیامبر ﷺ رفت تا در باره صلح حدیبیه مذاکره کند و بر مدت زمان آن بیفزاید. رسول خدا ﷺ درخواست وی را پذیرفت. پس ابوسفیان برخاست و نزد دخترش (ام حبیبه) رفت، و وقتی خواست که بر زیرانداز پیامبر ﷺ بنشیند، ام حبیبه آن را پیش پای او تا کرد و درهم پیچید. ابوسفیان گفت: آیا این فرش را بر من ترجیح دادی یا مرا بالاتر از آن می دانی؟ ام حبیبه گفت: خیر، بلکه این زیرانداز از آن رسول خدا ﷺ است و تو مردی مشرک و نجس می باشی^(۱). پس ابوسفیان با خشم بسیار در حالی که خانه را ترک می کرد گفت: ای دخترم، پس از رفتن من شر و بدی نصیبت باد.

۱۵- پس از اطلاع از سلامتی تو هر مصیبتی خوار و ناچیز می گردد:

این زنی از انصار است که شایعه کشته شدن محمد ﷺ را می شنود و خبر کشته شدن پیامبر ﷺ او را می آزارد و از مدینه بیرون می آید تا در صدد کشف حقیقت برآید، و در رزمگاه اُحُد می گردد و در میان شهیدان، پدر، فرزند، همسر و برادرش را می یابد، و هیچ توجهی به آنها نمی کند و حتی نزد آنان نمی ایستد، بلکه با شتاب و عجله هر چه بیشتر به جستجوی رسول خدا ﷺ می پردازد و به هر کس می رسد می گوید که پیامبر خدای ﷺ چه شد؟ در پاسخ او می گویند: رسول خدا ﷺ روبروی تو است. خاطرش آرام نمی گیرد تا این که به پیامبر ﷺ

(۱)- آری، این است محبت و ایمان راستین و صادقانه که دختری پدر مشرکین را از نشستن بر

زیرانداز رسول خدا ﷺ باز می دارد.

می‌رسد و بر سلامت او اطمینان می‌یابد، پس گوشه جامه پیامبر ﷺ را می‌گیرد و می‌گوید: تو سلامت هستی و بعد از اطلاع از سلامتی تو هر درد و رنج و مصیبتی ناچیز و بی‌ارزش است^(۱).

و نیز نمی‌خواهم در ذکر محبت زنان مسلمان نسبت به رسول خدا ﷺ داد سخن دهم و بیشتر بدان پردازم، زیرا کتب محدثان و مورخان از موارد فراوان و باارزشی از محبت زنان باایمان نسبت به رسول خدا ﷺ و تمسک به دین او و دفاع از آن آکنده است.

و به راستی خدای تعالی به پیغامبرش امر فرمود که با زنان نیز بیعت نماید و برای آنان طلب بخشش و استغفار کند: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعُنَّكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^(۲) «ای پیامبر ﷺ! چون زنان باایمان نزد تو آیند (که با این شرط) با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند و دزدی نکنند و زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند و بچه‌های حرامزاده‌ای را که پس انداخته اند با بهتان و (حیله) به شوهر نبندند و در (کار) نیک از تو نافرمانی نکنند، با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه، زیرا خداوند آمرزندهٔ مهربان است».

و به راستی زنان باایمان نزد رسول خدا ﷺ آمدند و شفاهاً با او بیعت کردند، بی‌آن که دست مبارک آن حضرت با دست زنی تماس یابد، و برای بهتر فهمیدن و آگاهی از آنچه که بر آن بیعت کرده بودند با صراحت و آزادی با آنحضرت بحث و گفتگو می‌کردند و رسول خدا ﷺ هم به سخنان‌شان گوش فرا می‌داد و به سوال‌هایشان پاسخ می‌فرمود. و آنان نیز گاهی به مزاح مطالبی خوشایند، بیان می‌کردند.

(۱) - روایت از طبرانی و بزار.

(۲) - سورهٔ ممتحنه، آیهٔ ۱۲.

روایت شده است هنگامی که زنان بیعت کردند بر این که فرزندان خود را نکشند، هند (همسر ابوسفیان) گفت: در کودکی آنان را پرورش دادیم و در روز بدر با این که بزرگ شده بودند، آنان را کشتید. و از ترس این که مبادا پیامبر ﷺ او را بشناسد و به خاطر کاری که با حضرت حمزه انجام داده بود، از او انتقام بگیرد، روی بندی بر چهره آویخته بود، اما رسول خدا ﷺ او را شناخت و فرمود: تو هند می باشی؟

و روایت شده است وقتی هند این سخن را بیان کرد، عمر آنچنان خندید که به پشت افتاد، نیز هند از پیامبر ﷺ پرسید که جایز است از مال و ثروت ابوسفیان مصرف کند، زیرا ابوسفیان از هزینه کردن مال بر زن و فرزندان خویش بخل می وزید، رسول خدا ﷺ فرمود: آنگونه که پسندیده است و برای خود و فرزندان کفایت می کند، بردار.

سپس هند سخنانی را بر زبان آورد که نشان فرمانبرداری و اطاعت آنان بود، و گفت: ما در اینجا ننشسته ایم که در ذهن و اندیشه مان چنین بگذرد که در چیزی ترا نافرمانی کنیم.

سپس از ذکر مطالبی که گذشت، باید دانست که بیگمان محبت پیوند استوار و محکمی است که مودت و برادری را در دل های مؤمنان ایجاد می کند و کینه ها و بیماری های اجتماعی و مال پرستی و ثروت اندوزی را از میان برمی دارد. و به راستی محبت عطا و بخشش خدای بزرگوار است، و درست فرمود خداوند

بزرگ که ﴿هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ﴾ (۱) ﴿٢٢﴾ وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٣﴾ (۱) «هم او بود که ترا با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید و میان دلهایشان اُلفت انداخت که اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می کردی، نمی توانستی میان دلهایشان الفت برقرار کنی، ولی خدا بود که میان آنان الفت انداخت، چرا که او توانای حکیم است.

به راستی محبت نیرویی است که از روح خدا یاری گرفته است و اسلام دین خدای تعالی است، و دینی است که در زیباترین صورت با فطرت آدمی همراه و همگام پیش می‌رود، و از آن زیباترین نتایج به دست می‌آید. و اسلام تنها وسیله‌ای است که پیوند محبت را برقرار می‌کند و آن مهمترین و اولین پیودی است در زندگی مسلمانان تا از آن عبادات و طاعات و بندگی خدای در وجود آید.

خدایا! ما را از جمله محبان و دوستان خود و فرستاده‌ات محمد ﷺ قرار ده و لطف و رحمت و نعمت را به ما عطا فرما، آنگونه که نعمت دین را بر ما کامل فرمودی، قطعاً تو بخشنده و بخشاینده‌ای.

در اینجا به پایان آمد، آنچه که امکان داشت از ذکر نمونه‌هایی از محبت و احترام اصحاب نسبت به پیامبر گرامی و پذیرفتن فرمان او، و با این فرمانبرداری بود که یاران وی ﷺ از کامیابان بودند.

باب پنجم:

در باره محبت مسلمانان به همدیگر:

اما دوستی مسلمانان نسبت به همدیگر محبتی است که اعجاز می کند و دلها را باهم پیوند می دهد و میان دلها انس و الفت پدیدار می کند، و نیز میان دلها کاخی رفیع و استوار بر پای می دارد که هیچ چیز آن را ویران نمی کند، و این پیوند از قبیل ارتباط خانوادگی، تعاون و یاری به یکدیگر و ایجاد برادری و دوستی است. محبت است که شادی و لبخند را در دل ایجاد می کند، درونها را گشاده می گرداند و چهرهها را باز می کند، و انسان با لب خندان و رویی باز و گشاده با برادر دینی اش برخورد می کند.

و به راستی در این مورد راهنماییها و ارشادهای رسول خدا ﷺ فراوان است، زیرا رسول خدا ﷺ می دانست، اُمتی که برادری محبت و تعاون و یاری آن را اداره و راهنمایی نکند، پایهها و اساس آن خراب و فروریزنده است و از بخشایش و یاری خداوند بزرگ بی بهره است، زیرا خداوند یار و یاور بندهای است که او برادر دینی اش را یاری نماید، و اینک با خواست خدا برخی از سخنان و احادیث رسول خدا ﷺ را بیان خواهیم کرد که راههای بزرگ و مهم و باارزش را برایمان ترسیم کرده است تا بدان راه محبت و دوستی و برادری را پیش گیریم.

و از آنجمله حدیثی است که مسلم از انس بن مالک رضی الله عنه و او از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که فرمود: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُحِبَّ لِأَخِيهِ - أَوْ قَالَ لِجَارِهِ - مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ» «ایمان هیچیک از شما کامل نمی گردد مگر این که آنچه برای خود دوست می دارد، برای برادرش - یا همسایه اش - دوست بدارد».

اگرچه واژه «أَحَدُكُمْ» ویژه مخاطبین و شنوندگان است، اما مفهوم آن همه مسلمانان را در هر عصری و در هر زمانی شامل می شود.

و در روایت دیگر «لَا يُؤْمِنُ أَحَدٌ، أَوْ عِبْدٌ» آمده است که به صراحت و آشکارا بر این عمومیت دلالت دارد.

منظور از «أَخٌ» = برادر در این حدیث، برادری اسلامی است که همه مسلمانان را از هر نژادی شامل است.

همانگونه که برخی روایات بدان دلالت دارد که «حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ». بنابراین، مسلمانان با وجود تفاوت و اختلاف در ملیت و نژاد و سرزمین و زبان یک خانواده و یک ملت واحد به شمار می‌روند، ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾^(۱) «به راستی که مؤمنان - مسلمان - باهم برادرند».

و در روایت نسایی آمده است: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ مِنَ الْخَيْرِ» «سوگند به خدا، ایمان هیچ یک از شما کامل نمی‌گردد مگر این که آنچه برای خود دوست می‌داری از کارهای خیر و نیک، برای برادرش نیز دوست بدارد».

و این قید و شرطی است که باید در حدیث آورده شود، زیرا کسی که میل و رغبت به شهوات و منکرات و مُحرمات دارد، هرگز ایمانش کامل نیست که آن را نیز برای دیگر برادران مسلمانش دوست بدارد، و نص صریح بر آن دلالت دارد که منظور از دوست‌داشتنی از نظر شرع کارهای خوب و نیک است، و این کارهای خیری است که منطبق با شریعت است، و کارهایی است که تماماً بهره و پاداش آخروی دارند از قبیل: علم سودمند، عمل شایسته و عاقبت و سرانجام نیک، و اما از کارها و بهره‌های دنیایی تنها چیزهایی حلال و نهی نشده را شامل است، مانند: توسعه و گسترش روزی حلال و پاک و داشتن فرزندان نجیب و باادب و نیکوکار و برخورداری از عمر دراز و دوری از زشتی‌ها و آلودگی‌ها و امثال آن.

و از آنجمله فرموده آن حضرت ﷺ که ترمذی از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرده است: «خَيْرُ الْأَصْحَابِ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرُهُمْ لِصَاحِبِهِ وَخَيْرُ الْجِرَانِ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرُهُمْ لِجَارِهِ»^(۲) «نزد خداوند بهترین یاران نیکوکارترین ایشان است نسبت به دوستش و بهترین همسایگان بهترین و نیکوکارترین ایشان است در رابطه با همسایه اش».

و از جمله ارشادات آن حضرت ﷺ روایت مسلم از ابوهریره است که «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَيْنَ الْمُتَحَابُّونَ بِجَلَالِي الْيَوْمِ أُظِلُّهُمْ فِي ظِلِّي يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلِّي» «به

(۱) - سورة حجرات، آیه ۱۰.

(۲) - ابن خزیمه و ابن حبان آن را روایت کرده اند.

راستی خدای تعالی در روز قیامت می فرماید: کجایند کسانی که به خاطر عظمت و بزرگی و اطاعت من همدیگر را دوست می دارند که امروز آنان را در سایه پناه خود جای دهم، روزی که هیچ سایه و پناهی جز سایه و پناه من موجود نیست».

و از آنجمله فرمایش رسول خدا ﷺ است که مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است: «أَنَّ رَجُلًا زَارَ أَخًا لَهُ فِي قَرْيَةٍ أُخْرَى فَأَرْصَدَ اللَّهُ لَهُ عَلَى مَدْرَجَتِهِ مَلَكًا فَلَمَّا أَتَى عَلَيْهِ قَالَ أَيْنَ تُرِيدُ قَالَ أُرِيدُ أَخًا لِي فِي هَذِهِ الْقَرْيَةِ. قَالَ هَلْ لَكَ عَلَيْهِ مِنْ نِعْمَةٍ تَرُبُّهَا قَالَ لَا غَيْرَ أَنِّي أَحْبَبْتُهُ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. قَالَ فَإِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ بِأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحْبَبَكَ كَمَا أَحْبَبْتَهُ فِيهِ» «که مردی از برادرش در روستایی دیگر دیدن کرد و خداوند فرشته‌ای را بر نگهبانی مسیر و راه او گماشت تا او را بیاید و چون فرشته او را دریافت، پرسید که می خواهی به کجا روی؟ مرد گفت: می خواهم به دیدن برادری که در این روستا است بروم، فرشته گفت: آیا ثروت و نعمتی نزد او داری که به خاطر جمع آوری آن نزد وی می روی؟ گفت: خیر، جز این که او را به خاطر رضا و خرسندی خدای عزوجل دوست می دارم، فرشته گفت: به راستی من فرستاده خدای بر تو هستم، و قطعاً خداوند ترا دوست می دارد آنگونه که تو او را دوست داری».

امام نووی رحمته الله گفت: محبت و دوست داشتن برادر دینی به خاطر رضای خدای تعالی فضیلت فراوانی دارد، و نیز سببی است که خداوند بنده اش را دوست بدارد و نیز مزیت و فضیلت دیدار صالحان و پارسایان را دربر دارد، و دلالت دیگر این حدیث آن است که گاهی انسان‌ها نیز فرشتگان را می بینند.

و از آنجمله فرموده دیگر رسول خداست که امام احمد و ابویعلی و حاکم با اسناد صحیح از ابی مالک اشعری رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا وَاعْقِلُوا وَاعْلَمُوا أَنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِبَادًا لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ يُعْطِيهِمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالشُّهَدَاءُ عَلَى مَجَالِسِهِمْ وَقُرْبِهِمْ مِنَ اللَّهِ. فَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْأَعْرَابِ مِنْ قَاصِيَةِ النَّاسِ وَأَلْوَى بِيَدِهِ إِلَى نَبِيِّ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ نَاسٌ مِنَ النَّاسِ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ يُعْطِيهِمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالشُّهَدَاءُ عَلَى مَجَالِسِهِمْ وَقُرْبِهِمْ مِنَ اللَّهِ انْعَتُهُمْ لَنَا - يَعْنِي صِفَهُمْ لَنَا - فَسَرَّ وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- لِسُؤَالِ الْأَعْرَابِيِّ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- هُمْ نَاسٌ مِنْ أَفْنَاءِ

النَّاسُ وَنَوَازِعِ الْقَبَائِلِ لَمْ تَصِلْ بَيْنَهُمْ أَرْحَامٌ مُتَقَارِبَةٌ تَحَابُّوا فِي اللَّهِ وَتَصَافَوْا يَضَعُ اللَّهُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ فَيَجْلِسُ عَلَيْهِمْ عَلَيْهَا فَيَجْعَلُ وُجُوهُهُمْ نُورًا وَثِيَابَهُمْ نُورًا يَفْرَعُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَفْرَعُونَ وَهُمْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ الَّذِينَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^(۱). رسول خدا ﷺ فرمود: «ای مردم بشنوید و بیندیشید و بدانید که به راستی خدای تعالی را بندگان نیست که نه از پیامبرانند و نه از شهیدان که پیامبران و شهیدان بر جایگاه و منزلت و قربت آنان به خدا تعالی رشک می‌برند، و آرزو دارند از آن جایگاه و منزلت برخوردار باشند.

مردی از اعراب - که دورتر از مردمان بود - روی زانوانش ایستاد و دستش را بلند کرد و اشاره نمود و گفت: یا رسول الله ﷺ! آیا انسانی از انسان‌ها است که نه از پیامبران و نه از شهیدان است، و حال این که پیامبران و شهدا بر منزلت و جایگاه آنان رشک می‌برند و آرزوی این قربت را دارند؟ پس ایشان را بر ما توصیف فرمای. رسول خدا ﷺ از سوال مرد اعرابی شادمان گردید و فرمود: ایشان مردمانی غریب و گمنام هستند که پیوند و وابستگی خانوادگی باهم ندارند، و به خاطر رضا و خرسندی و فرمانبرداری از خدای تعالی است که همدیگر را دوست می‌دارند و باهم صمیمی و یکرنگند، خدای تعالی در روز رستاخیز تخت‌ها و صندلی‌هایی از نور برایشان نهاده است و آنان بر آن صندلی‌ها و تخت‌ها می‌نشینند، و خداوند صورت ایشان را غرق در نور کرده و جامه‌ای از نور بر تن ایشان پوشانیده است، و در روز رستاخیز همه در بیم و هراسند، و آنان ترسی و هراسی ندارند و ایشان دوستان خداوند و هیچ بیم و هراسی برایشان نیست و نیز اندوهی ندارند».

و از ابی‌ادریسِ خولانی روایت است که گفت: وارد مسجد دمشق شدم، در همان لحظه جوانی را که دندان‌های سفید و براقی داشت، دیدم و مردمان پیرامونش بودند و چون در مسأله‌ای اختلاف پیدا می‌کردند نظر خود را با او می‌گفتند و از رأی و نظر او بهره‌مند می‌شدند، پس در باره او سؤال کردم، گفتند: این جوان معاذ بن جبل است.

(۱) - الترغیب و الترهیب از منذری ج ۴، ص ۴۸.

چاشت روز بعد که برای نماز آمدم، آن جوان را دیدم که در گزاردن نماز چاشنگاه از من پیشی گرفته و او را در حال نماز خواندن یافته‌ام، پس در انتظار ماندم تا نمازش را به پایان بُرد، سپس از مقابل نزد او رفتم و بر او سلام کردم و گفتم، به خدا سوگند ترا به خاطر رضای خداوند دوست می‌دارم، چند بار گفتم: آیا فقط برای خدا مرا دوست می‌داری؟ در پاسخ گفتم: آری، فقط برای رضای خدا، و نه به خاطر هدف و خواستِ دیگر. گوشهٔ عبایم را گرفت و مرا به سوی خود کشید و گفت: شاد و خرسند باش به راستی که از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: به کسانی که به خاطر رضای من همدیگر را دوست می‌دارند، دوستی و محبت خویش را واجب گردانیدم، و نیز به کسانی که به خاطر رضای من باهم همدمی و هم‌نشینی می‌کنند و بهم یاری می‌رسانند و به دیدار هم دیگر می‌روند و در راه من می‌بخشند محبتم را لازم و قطعی گردانیدم^(۱).

ابوداود از ابی امامه رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَأَبْغَضَ لِلَّهِ وَأَعْطَى لِلَّهِ وَمَنْعَ لِلَّهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ» «کسی که به خاطر خدا دوست بدارد، و به خاطر خدا خشم گیرد و به خاطر خدا نیکی و احسان و به خاطر خدای باز دارد، به راستی ایمانش را کامل گردانیده است».

بخشش و یا خودداری از آن از پیامدهای دوست داشتن و خشم گرفتن است، زیرا دل فرمانروای جسم است، پس اصلاح دل اصلاح جسم است و فساد دل سبب فساد و تباهی جسم است.

پس هر کس که دوست داشتنش به خاطر خدا و خشم گرفتنش به خاطر خدا و بخشش یا دریغ‌ورزیدنش برای رضای خدا باشد، نه به امید پاداش به کسی می‌بخشد و نه به خاطر چشم داشت ستایش ایشان و نه به خاطر محبوبیت و انگشت‌نما شدن میان مردمان، (بلکه تنها رضای خدا را در نظر دارد). و دریغ‌ورزیدن او به خاطر کینه و دشمنی بر سر مال دنیا نیست و به خاطر علاقه و دل بستگی به مال و ثروت نیست، بلکه از کسی دریغ می‌ورزد که او را از

(۱) - الترغیب، ج ۴، ص ۴۶.

فرمان بردن و اطاعت از دستور خدا باز دارد. بنابراین، با این کار ایمانش را کامل گردانیده است و به مقام مؤمنی راستین دست یافته است، و فرمان خدای تعالی را بکار برده است که ﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^(۱). «بگو در حقیقت نماز من و سایر عبادات من و زندگی و مرگ من برای خدا، پروردگار جهانیان است».

هنگامی که این دوستی و محبت او را وا می‌دارد که به برادر دینی اش در نیازمندی‌های دنیوی یاری برساند، چه برسد به این که از او دریغ ورزد و یا این که به او ستم رساند یا او را بیازارد، رسول گرامی ﷺ آن را چنین بیان فرموده است: «لَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَنَاجَشُوا وَلَا تَبَاغَضُوا وَلَا تَدَابَرُوا وَلَا يَبِعْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا. الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يَخْذُلُهُ وَلَا يَحْقِرُهُ. التَّقْوَى هَهْنَا، التَّقْوَى هَهْنَا - وَيُشِيرُ إِلَى صَدْرِهِ - بِحَسْبِ امْرِئٍ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ دَمُهُ وَمَالُهُ وَعَرَضُهُ»^(۲). «به همدیگر حسد نورزید و رقابت ناروا نکنید و باهم دشمنی نکنید و بر خرید و فروش یکدیگر خرید و فروش ننمایید. ای بندگان خدا! برادر همدیگر باشید، در حقیقت مسلمان برادر مسلمان می‌باشد، به او ستم نمی‌کند او را خوار نمی‌گرداند و او را حقیر و کوچک نمی‌شمارد، تقوی و پرهیزگاری اینجاست - و به وسینه مبارکش اشاره فرمود - با توجه به موقعیت هر انسانی زشت و ناروا است که برادر مسلمانش را تحقیر کند و کوچک شمارد، و تمام آنچه که به مسلمان تعلق دارد بر مسلمان دیگر حرام است: از جمله ریختن خون او، خوردن مال و ثروت او و سخن گفتن از ناموس او».

هیچ تردیدی نیست که این صفت‌ها و خصلت‌های نیک که رسول گرامی ﷺ در این حدیث صحیح ترسیم فرموده است، محبت و دوستی را تقویت و نیرومند و پابرجا می‌گرداند.

(۱) - سوره انعام، آیه ۱۶۲.

(۲) - مسلم و بخاری آن را روایت کرده اند.

و از این قبیل حدیثی است که مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آن را روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ سِتٌّ، قِيلَ: مَا هُنَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: إِذَا لَقَيْتَهُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ وَإِذَا دَعَاكَ فَأَجِبْهُ وَإِذَا اسْتَنْصَحَكَ فَانصَحْ لَهُ وَإِذَا عَطَسَ فَحَمِدَ اللَّهَ فَسَمِّتْهُ وَإِذَا مَرِضَ فَعُدَّهُ وَإِذَا مَاتَ فَاتَّبِعْهُ».

«حق مسلمان بر مسلمان شش چیز است، گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله آنها چه می‌باشند؟ فرمود: چون به او رسیدی سلام کن. هنگامی که ترا دعوت کرد، دعوتش را بپذیر. و چون ترا نصیحت کرد، نصیحت و اندرز او را بپذیر. و هنگامی که عطسه کرد و خدای را سپاس گفت، او را دعا کن (و بگوی یَرْحَمُكَ اللَّهُ) و چون بیمار شود از او عیادت کن، و چون فوت کرد جنازه اش را تشییع کن.

از نشانه‌های این محبت آن است که به حال و وضعیت برادر دینی‌ات بسیار توجه نمایی و دربرآوردن آنچه که می‌خواهد، تلاش کنی و او را یاری نمایی. اگر در این موارد تلاش و کوشش به عمل آوردی، به راستی به شایسته‌ترین و بزرگترین طاعات و عبادات به درگاه خداوند تقرب جُسته‌ای.

و پا از این فراتر نمی‌گذارم، و تنها به آنچه از ابن عباس روایت است بسنده می‌کنم، و آن این است که ابن عباس در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله معتکف بود، مردی نزد او آمد و سلام کرد، سپس نشست، ابن عباس به او گفت ای فلان! ترا اندوهگین و دلتنگ می‌بینم، آن مرد گفت: آری، ای پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله! فلانی بر من حقی و طلبی دارد و سوگند به حرمت و بزرگی این مَرَقَد (تربت پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله) توان و قدرت پرداخت آن را ندارم، ابن عباس گفت: آیا می‌خواهی در باره‌ای تو با او گفتگو کنم؟ گفت: آری، اگر دوست داری که حرف بزنی، ابن عباس کفشش را پوشید و از مسجد بیرون آمد، آن مرد گفت: آیا فراموش کرده‌ای در چه موقعیتی قرار داری؟ (اعتکاف) ابن عباس در حالی که اشک در چشمانش پدیدار شده بود جواب داد: خیر، یادم نرفته است، اما از صاحب این مَرَقَد صلی الله علیه و آله شنیدم - هر چند از شنیدن آن بسیار نگذشته است - که فرمود: «مَنْ مَشَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ وَبَلَغَ فِيهَا كَانَ خَيْرًا لَهُ مِنْ إِعْتِكَافِ عَشْرٍ سِنِينَ وَمَنْ إِعْتَكَفَ يَوْمًا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ تَعَالَى جَعَلَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ ثَلَاثَةَ خَنَادِقٍ، كُلُّ خَنْدَقٍ أَبْعَدُ مِمَّا بَيْنَ

الْخَافِقِينَ»^(۱). هر کس به دنبال نیاز برادرش رود و برای رفع آن تلاش نماید، این کار از اعتکافِ ده سال ثوابش بیشتر است، و اگر کسی روزی برای رضای خدا اعتکاف کند خداوند به اندازه سه خندق میان آن شخص با دوزخ فاصله ایجاد می‌کند و او را از دوزخ دور می‌دارد، و فاصله هر خندق دورتر از فاصله مشرق و مغرب است.

چه چیزی است که انسان را به این حدیث بزرگ وابسته می‌گرداند که به راستی آن حدیث دعوتِ روشن و آشکاری است برای استواری و ثابت‌ماندن پایه‌های دوستی و محبت و سر و سامان دادنِ اسلام به پیوندهای برادری هر چه زیباتر و شایسته‌تر.

و در همان حال، اسلام برای انواع خدمات عمومی که مسلمانان جهت خدمت به همدیگر فراهم می‌آورند، عالی‌ترین پاداش را نهاده است، و این ابن عباس است که اعتکاف را در مسجد رسول خدا ﷺ رها می‌کند در حالی که کاملاً به ثواب بزرگ آن و درجات عالی آن واقف است، اما به خاطر دستگیری از برادری که از او یاری می‌خواهد، از این ثواب عظیم دست می‌کشد.

ای خواننده گرامی! به راستی پیامبر خدا ﷺ به ما آموخت که دیگران را دوست بداریم و چگونگی این دوست‌داشتن را برای ما روشن فرموده است، و نیز راهکارهای مفید برای استواری و دوام آن دوستی ترسیم و بیان فرموده‌اند. آنحضرت ﷺ به ما لبخندزدن و تبسم را آموخت، زیرا لبخند بیانگر محبتی است که در دل ما پنهان است.

مگر رسول خدا ﷺ گوینده این قول نیست که «وَتَبَسُّمُكَ فِي وَجْهِ أَخِيكَ صَدَقَةٌ» «لبخند تو در روی برادرت بسان صدقه و احسان است» و آیا این فرموده رسول خدا ﷺ نیست که «إِنَّكُمْ لَا تَسْعُونَ النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ لِيَسْعَهُمْ مِنْكُمْ بَسْطُ الْوَجْهِ وَحُسْنُ الْخُلُقِ»؟ «پس شما نمی‌توانید با ثروت و اموال خویش خوب به مردمان برسید، ولی گشاده‌رویی و خوی نیک شما برای ایشان مفید و سودمند است، مگر به ما نیاموخت که محبت ما تنها برای خدا و در راه او باشد؟

(۱) - روایت از بیهقی.

این محبت راستین و بی‌شائبه است که در دل لبخند را ایجاد می‌کند و لبها به واسطه آن باز می‌شود و در پی آن با برادر دینی‌ات با روی گشاده و درخشان رویاروی می‌گردد، به راستی که ثروت به تنهایی برای جلب محبت مردمان و دلجویی از آنان کافی و بسنده نیست، زیرا اثری که لبخند دارد آنچنان است که مال و ثروت توان و قدرت آن را ندارد. لبخند توان آن دارد که به دل راه یابد و بر احساسات و عواطف چیره گردد.

به راستی که رسول ناصح و دلسوز ﷺ ترا به خوشرویی فرا خوانده است تا بر محبت و دوستی چیره شوی و مالک آن گردی، و مردمانی هستند که هرگز نمی‌خندند و چون با مردمان دیگر رویاروی می‌گردند، چهره درهم می‌کشند و تبسم نمی‌کنند، اینان به نیکی عادت ندارند و بدان توجه نمی‌کنند، و به راهنمایی‌های راد مرد بزرگ بشریت و سرور مسلمانان - رسول خدا ﷺ - نیز توجه ندارد، بی‌گمان پیامبر عظیم الشان ما بزرگترین مربی و آموزگار بشریت است، و آن حضرت ﷺ می‌دانست که پیوند محبت پایدارترین و استوارترین پیوندها در زندگی انسان است هم او ﷺ با فطرت خدادادی و بدانچه که خدای او را ادب آموخت - و چه نیک ادب آموختی - می‌دانست که محبت و مهربانی و دوستی و برادری به تنهایی می‌تواند که جامعه‌ای نیرومند و متحد و پابرجا بسازد. بنابراین، تو را به سوی محبتی که دلها را صیقلی می‌دهد و صاف می‌گرداند، فرا می‌خواند، پس محبت در تو می‌جوشد و تو وسیله‌ای می‌جویی تا دوست بداری و دوستت بدارند، پیامبر ﷺ نیز از تو خواست که با گشاده‌رویی و لبخند با برادرت برخورد کنی. به راستی این لبخند و گشاده‌رویی اثری سحرآمیز دارد، خوشرویی و مهربانی با مردمان را بیازمای و امتحان کن، و چون بر لب خنده‌ای خوش باشد، هرگز از این تجربه و آزمایش پشیمان نخواهی شد.

به راستی این لبخند از آن توانایی برخوردار است که انسان‌های اخمو و ترش‌رو را رامت گرداند، و بدانوسیله به درون انسان‌ها راه می‌یابی و به دل آنان نفوذ می‌کنی، در نتیجه ارتباط و همبستگی ایجاد می‌گردد.

سخن پایانی:

خواننده گرامی! هرچند ما سعادت بهره‌مندی از دیدار رسول خدا ﷺ را نداشتیم، آنگونه که یاران بزرگوار او از آن سعادت برخوردار بودند، مبادا که هرگز محبت رسول خدا ﷺ و یاران او و محبت همه کسانی که پیامبر ﷺ و یاران او را دوست می‌دارند از دست‌شان برود.

و چون سعادت برخورداری از دیدار وجود مبارک آن حضرت ﷺ را نداشته ایم، پس مطالعه و نگریستن به آثار و اقوال آن حضرت را که فرایش ماست نباید از دست دهیم.

به راستی که ما با آگاهی از سخنان گوهریار رسول خدا ﷺ سعادت‌مند و خوشبخت می‌باشیم، و با گوینده این ابیات همراه می‌شویم که:

لَمْ أَسْعَ فِي طَلَبِ الْحَدِيثِ لِسُمْعَةَ
أَوْ لِاجْتِمَاعِ قَدِيمِهِ وَحَدِيثِهِ
لَكِنْ إِذْ أَفَاتَ الْمُحِبَّ لِقَاءُ مَنْ
يَهْوِي تَعَلُّلَ بِاسْتِمَاعِ حَدِيثِهِ

سعی و کوشش من به جستجوی حدیث و فراهم آوردن کهنه و جدید آن به خاطر آوازه و شهرت ایجاد کردن و به گوش مردم رسانیدن نیست. چون دیدار معشوق از عاشق - که دوستدار اوست - فانی گردد، به شنیدن سخنان وی - معشوق - می‌پردازد.

و باز می‌گوییم:

يَا عَيْنُ إِنَّ بَعْدَ الْحَيْبِ وَدَارُهُ
وَنَأْتِ مَرَابِعُهُ وَشَطَّ مَزَارُهُ
فَلَقَدْ ظَفَرْتُ مِنَ الزَّمَانِ بِطَائِلِ
إِنَّ لَمْ تَرِيهِ فَهَذِهِ آثَارُهُ

ای چشم، اگرچه معشوق و جایگاه او دور است و دیدار او دشوار و دور، به راستی که بر مدت فراوانی از زمانه چیره‌ای اگر او را نبینی این نشانه‌های اوست (به نشانه‌های او به جای او بنگر).

و اما آنچه فراهم آمده، آن است که خدای نوشتن آن بر من آسان گردانید، اگر حق آن را آنگونه که بایسته است ادا کرده ام، این از منت و فضل خدای است بر بنده اش، و اگر در آن لغزشی دچار شده ام یا کوتاهی کرده ام و یا خطایی بر دستم رفته است، این برخاسته از سرشت ناقص آدمی است که بنیان آن بر خطا و فراموشکاری است.

و سپاس و آفرین فراوان من بر آنان که مرا بر خطاها و سپاس و آفرین فراوان من بر آنان که مرا بر خطاها و لغزشهایم آگاه کنند و کوتاهی و نقص و عیب کار من را به من بنمایند، و مرا دستگیر و راهنما باشند. و در پایان به خداوند بزرگی و بلندمرتبه روی می آوریم، و از حضرتش مسألت داریم که ما را از جمله محبان و دوستدارانش قرار دهد و ما را زیر رایت مهتر رسولان محشور فرماید. و آخری دعای ما سپاس و ستایش پروردگار جهانیان است.

دمشق احمد نصیب المحامید

مترجم سید سعد الدین شیخ احمدی